ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

نات مشتمل مضامین رعیت پروری و دستگیری موسوم بہ

از انتظام عاجز محمد عبدالصمد نبیرہ حاجی محمد مصطفےٰ خانصاحب مغفور

مطبع احمدی واقع کانپور محلہ ... مطبوع

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای پادشاهی که سلطنتش مصئون از زوال و انتقال ست، و پس از
املای ستایش جهان پناهی که حلقه بندگیش زینت گوش سر تا سر سلاطین
عالمگیر اورنگ زیب همایون فال، بر رای مهر انجلای دانشوران سخن رس و
سخنوران صحیح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم به **رقعات عالمگیری**
ملقب بکلمات طیبات که متولف از رقائم کرائم پادشاه دادگستر عدل پرور ابو المظفر
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر شاه هندوستان ست انار الله برهانه
تهمتن پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از پادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم
المخاطب بشاه عالم بهادر ست، و در بعض جا سلطان محمد اعظم شاه بهادر پادشاهزاده
دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده، و فرزند عالیجاه خاصیت القاب سلطان
محمد اعظم شاه بهادر ست، و برادر نامهربان عبارتست از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت
و فرزند زاده عزیز و فرزند زاده بهادر اراده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان

شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر مهین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر + و
فرزند زادهٔ عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر + و عمدة الملک
مدار المهام و آن فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب
امیر الامرا سرفرازی یافته + و خان فیروز جنگ کنایتست از خطاب غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ + و نصرت جنگ اختصار القاب ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ
و میرزا بخشی ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی + و میر آتش از تربیت خان +
و حمید فقط اقتصار اسم حمید الدین خان بهادر **شروع در مقصد**
از رقعات موسومهٔ پادشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید

رقعه ۱ مهین پور خلافت فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی
وسلّمه + اعلی حضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و هرات
ملک قدیم موروثی توجه مفرط داشتند + و مکرر افواج پادشاهی بسرکردگی
مرادبخش بآن صوب فرستادند + چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب
کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد + و باستمالت اهالی و اکابر آن دیار
نپرداخت + ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضائع گشت +
از ینجاست که گفته اند از پسر ناخلف دختر بهتر + نظر باین توجیه که **مصرع**
اگر پدر نتواند پسر تمام کند + این فانی را آرزو باقیست + تدبیرش غیر ازین که
نبیرهٔ آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت فرستیم دیگر نمی
می آید + با وجود تاکیدات حضور شما هنوز قدم بار را نگرفته اید + تا باین مهم
چه رسد ظاهرا کارها از شما نیست + عادت بجو دیر عارفست این مودبی بود

عمر و اقتباس سر کرده است بدست آمد چه و نیامد چه، شما فکر خود کنید که درینجا پشیمان
چه رو خواهید نمود، و در آنجا بحضرت حق سبحانه و تعالی و حضرت علی

رقعه ۲

فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم، از عرض بهیر صفی ظاهر شد که
امسال جشن نوروزی بطور اهل ایران تکلف کرده اند، بفضل الهی عقاید خود
درست دارند، این بدعت تازه از که آموخته اند، ظاهرا آن عجب که خود را سید
می گویاند مصر بد نام کننده نکونامی چند تعلیم کرده باشد، بهر حال چون این
روز از اعیاد مجوس است و باعتقاد کفار هند روز جلوس بکرماجیت لعین و مبداء
تاریخ هند، من بعد تجلیل نباید و چنین جهالت بفعل نگراید. بیت گفته
من شده ام بسیار گو، از شما یکس تن نشد اشترار جو، استغفر الله ربی من کل ذنب
و اتوب الیه.

رقعه ۳

مهین پور سلطنت برای اضافه بسیار جاه مین که ظاهرا
بسیار دوست میدارند عرضداشتیکه نوشته بودند بمطالعه در آمد بلیتی مراتب خرد و
بزرگ امکان ندارد، طرفه تر اینکه آن فرزند که خبر خانه خود ندارند خبر سید اختر سپهر کجا
یافته، بهر حال ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است. بپاس خاطر آن فرزند بطور دیگر
رعایتش کرده خواهد شد.

رقعه ۴

مهین پور خلافت، بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت
سپاه مینمایند و نوکران بیش مواجب نگاه میدارند، ظاهرا قصد فتنه داشته باشند،
خدا توفیق رفیق سازد، اما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور که و مولا کرده اند
موجب آن معلوم نشد، پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هندوی شریر را
از نوکری برطرف نمود، ع از ماست همه فساد باقی.

رقعه ۵

مهین پور خلافت، با وجود
سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید، ما در ایام پادشاهزادگی با مرحوم سلوک

بیکر دیدیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف امیکردند لیکن
با وصف اتحاد برادر و برادر با همراهان بعضی بسا ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه
باتفاق برادر با همراهان حرکات ناملائم کرده حرفهای بی ادبانه بزبان آوردند بتازیانهٔ اغماض
و تحمل متنبه شده از سر انصاف اقرار بصاحب صلگی ما کردند تا نقش سرداری بهادری ما
بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت مرتسم گشت و کارهای دست بسته بزور بازوی
این مور ضعیف صورت گرفت . شما شکل فتح الله خانی را رنجیده خاطر کردید همچو سپاهی
جگرداری همه کاره را که بکار عمدهٔ شما می آمد شکسته دل نمودید فرد دگر صد هزار لعل و گهر سیدی
چه سود چو دل را شکسته که گوهر شکسته . مضی ما مضی حالا هم اگر دلجوئی کنید بهتر و برای
اصلاح کار مفید تر است بیت نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر * که هرچه ناصح مشفق
بگویدت بپذیر * بیشتر هرچه رضا والسلام علی من اتبع الهدی رقعه فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم . از نوشتهٔ عزیزی معلوم شد که چیرهٔ زعفرانی
بر سر و جامهٔ پلوانی در بر در دیوان می نشیند سن شریف چهل و شش نارسیده این پیش و
پس رقعه همین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه
بزبان او حواله شده ابلاغ نماید . از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم . و بر سر این عاصی
پر معاصی چه خواهد گذشت . حالا از همه مرخص میشوم و همه را بخدا می سپارم فرزندان
کامگار را باید که تخالف نکنند . و تجویز کشت و خون خلق که بندهای خدا اند نشوند .
آنچه بنظر می آید طرفه هنگامه برپا شدنیست . ایزد مقلب القلوب توفیق محافظت خلق الله
که ودائع بدایع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد . بنام
پادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر رقعه فرزند عالیجاه اسپ راهوار که این مرتبه برای

فرستاده اند از سواری آن خیلی خوشیم و یاد از غمخواری های پدر پیر از آن فرزند نجابت
می دهد، از کمال تحفظ بجوشخرام موسوم کرده شد * چون آن فرزند در تجویز تام مطابق
هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصهٔ پاک فهرست آن بقید رنگ
و نسل مرسلهٔ آخته بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ فرزند عالیجاه * دلکی
انبه مرسلهٔ آن فرزند بذا الفهٔ پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گمنام استدعا نموده اند
چون آن فرزند جودت طبع دارند روا دار تکلیف پدر پیر چرا می شوند * بحال سه بار سی
در سا بلاس نامیده شد رقعه ۱۰ فرزند عالیجاه * مزهٔ کهچری برای شما فرستاده
بیاد می آید * الحق که قبولی اسلام خان بآن نمی رسد * میخواستم که سلیمان بابی نزد
از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد * اگر از شاگردان او کسی مهارت این فن
داشته باشد طلبیده آید والا خوشا روزی که بیایند و بخورند و بخورانند بیت
خوشا وقتی و خرم روزگاری * که یاری برخورد از وصل یاری * بیت هوس از
سرم یک سر مو نرفت * سیاهی ز مو رفت و از رو نرفت * رقعه ۱۱ فرزند عالیجاه
الحمد لله که فرزندزادهٔ بهادر خوب برآمد و کاید و لشکر ترقی روز به دارد * حالا از تربیت
والاجاه غافل نباید بود. صوبهٔ مالوه در صورت اقبال مهم سنبهتی و تنبیه جاٹان بنام
فرزندزاده بهادر بحال خواهد ماند * فرمان صادر شد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگه
کچھواهه را همراه خود دارند و توپخانه وغیره اسباب حرب مطلوبهٔ این مهم از قلعهٔ دار
اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار را آن سوی نربدا دیده راهِ راست باسلام آباد
عرف متهرا برسد رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه من * اعلی حضرت
می فرمودند که تشکار کار بیکاران است * انسان اگر بامور عقبی نتواند پرداخت

سیاختگی کارهای دنیا چه بدست که اَلدُّنیا مزرعة الآخرة واقع شده خود بدولت
بنفس نفیس چهار گهڑی آخر شب از خوابگاه برآمده بآب شبانه توفیق وضو کرده با ورادو
وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوٰة با جماعت فضلا نماز
صبح ادا کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و درشنیان را بسعادت دیدار فیض آثار
نواخته بعد برآمدن چهار گهڑی روز در دیوان عام می فرمودند و دران مجلس جمیع منصبداران
جزو کل بار مجرا یافته دیوان اعلی و میر بخشی بتجویز اهل خدمات و حقائق حسن ترددات
و جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان و کروریان صوبجات بعرض رسانیده و من
امید هر کدام بانجاح مرام تر ساخته دل گرمی دیگران می نمودند و بعد ملاحظه معتاد اسپان
و فیلان خاصه یک پاس و دو گهڑی روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص رونق
می بخشیدند و دران مقام بخشیان عظام احوال نو سرفرازان منصب معروض نموده حکم
عرض مکرر و نظر ثانی حاصل می کردند و انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فراخور
هر مقدمه صدور احکام و فرامین را حکم ناطق میگرفتند تا قریب دو پهر این معاملات
در پیش می بود پس بعد رغبت طعام خاصه که تاکیداً از وجه حلال مرتب می شد مشغول شده
برای تقویت تن و قوت عبادت داد گستری بقدر سد رمق نوش جان فرموده و جز
اکل و شرب وظیفه خواران و راتبه داران که اکثری ازان علما و فضلا و طلبه علم و مساکین
و غربا و یتیمان و بیکسان و بیماران بودند و بسیاری بالا آنها در نظر کیمیا اثر روشناس مستغنی گشتند
استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی با دل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای
دو پاس و چهار گهڑی روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نمازخانه بتلاوت قرآن مجید مشغول
می شدند پس از ادای نماز ظهر اوراد بر لب و تسبیح در دست در اسیرج آمده می نشستند

دیوانِ اعلی در آنجا حاضر شده بعرض و معروض مطالبِ مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذ
بدستخطِ انور میرسانید + و چهار گهڑی روز مانده باز دیوانِ عام تشریف فرمودند و درینوقت
بخشی و دیوان تن و تغیر فرازانِ منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند
و آنحضرت بعد تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هر کدام
فرموده برای تشخیصِ منصب و تنخواه جاگیر حکم صادر فرمودند + بعد شام از دیوانِ عام
برخاسته نمازِ مغرب خوانده در خلوتکدهٔ خاص تشریف می بردند + و در آنجا سوختگان
شیرین زبان و قصه خوانانِ فصیح بیان و قوالانِ خوش الحان و سیاحانِ جهان
حاضر میشدند + اندرونِ پرده نسوان و بیرون ذکور هر یک موافق رغبتِ طبیع
اشرف و اعلی احوالِ اسلاف از بزرگان و پادشاهان و عجائب و غرائب بلاد و
امصار بعرض میرسانیدند + خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقاتِ شبانروزی را
باین قسم تقسیم فرموده دادِ زندگانی و فرمانروائی میدادند + چون شفقتِ پدری در حق
آن فرزند قلبی است تقلبی + لهذا در نوشتن و اطلاع دادن هر آنچه خوب باشد و بر آن
فرزندِ ارجمند زیبنده بود بی اختیاریم + درینوقت آنچه بیاد آمد بزبانِ قلم دادیم معاف
دارند رقعه ۱۳ فرزندِ عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم + ظاهرا در سواری خیلی
جلدی تند میروند + چنانچه شنید سائبان بردارِ ایشان از پا افتاد و زندگی را جواب داد
مدتی در حضور بحضور رانده طرقِ سواری دیده اند چرا خلافِ آن پسندیده اند فرود آهسته
خرام بلکه مخرام + زیرِ قدمت هزار جانست + رقعه ۱۴ فرزندِ سعادت توام محمد اعظم
حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ ویران کار چکله کوڑا برعایتِ خاطر افضل اجمل معزول
نشده و رعایای آنجا داد و بیداد دارند و سر بسنگ میزنند و میگویند ع اگر تو می نمی داد

روزنامه‌ای هست. محاسبان حقیقی ظلم عمّال بنام ما و تمامی نویسند جزای اعمال خود دانسته باحوال سکنه آنجا وا رسند. والّا جاگیر تغییر خواهد شد و عوض نخواهند یافت

رقعه ۱۵ فرزند عالیجاه. انچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوان خاص آن فرزند کارها بخوبی سرانجام میدهد غنیمت ست. اضافه منصب و خطاب خانی اگر بنویسند داده آید. آدم خوب مثل طلای تحقیق ست. بیت. انچه بر جستیم کم دیدیم و بسیار نیست. چیست جز انسان درین عالم که بسیارست و نیست. روزی سعدالله خان مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیری دست بدعا بر داشته بود. یکی از ندمای گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست. گفت آدم خوب. الحق حرف خوبی گفته. هر چند دیانت و امانت در خلقت انسانی جبلیست. بهر که حقتعالی کرامت کرده باشد. اما همت و انصاف آقا را نیز دخلی هست که نوکر را مرفه الحال و از وجه معاش مقدار احوال فارغ البال دارد تا ضرر رعایت عالم تعلق خلل انداز اعتقاد او نشود مصرع. که مزدور خوشدل کند کار بیش

رقعه ۱۶ فرزند عالیجاه برای نصرت جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگرچه ضابطه نیست که بکمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار دست بسته از دست او برآمده و بخاطر آن فرزند علاوه آن لهذا دادیم انبهان ماهی مراتبها که از اینجا آورده یکی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که مافوق منصب او ست بجا آرد

رقعه ۱۷ فرزند عالیجاه. میرخان متصدی محالات حصه سیاه آن فرزند پرگنه سکره را واگذاشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران است. از اینجا گوشت و استخوان انچه بود برابر قسمت یافته. عوض یافتن ممکن نیست. بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدهد

رقعه ۱ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه از وقایع صوبه مالوه بعرض
رسید که بیهار سنگه کور باطن که از کمال نخوت و پندار مایه شور و فساد شده مصدر
هنگامه آرائی بود، از دست تلوک چند پشید ست دیوان آن فرزند ارجمند اقبال توام
کشته شده بجهنم واصل گشت، الحمد لله علی کل حال بیت ای خدا قربان احسانت
شوم + اینچه احسانست قربانت شوم + فی الحقیقت ظهور این امر نتیجه فیض تربیت
آن فرزندست که نوکران را دل داده سرگرم کارهای عمده پادشاهی می کنند
باین توجیه که تهنیت خالی بزبان نباید، مالای مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای
آن فرزند مرحمت نمودیم، و چون این هندو بیهان مثل راست آورده که گویا کافی
مردانه بازی را زده او را بمنصب پانصدی ذات دو صد سوار و خطاب رای و
عطای خلعت و شمشیر و اسپ سربلندی بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی در خور که موجب
امتیاز او در اقران و امثال تواند بود البته مع نشان تحسین و آفرین بدیوان استقلال
نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را هوس حسن خدمت و امید نتیجه افزاید رقعه ۱۹
فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورته از فتح جنگ خان بابی تغیر کردن و به [illegible]
داروغه دیوانخانه خود دادن شیشه درست را بدست خود شکستن است قوم بابی در
صوبه گجرات از مدتها موقر و اسم و رسم سپاهگری دارند، فوجداری های آن صوبه بغیر
از اینها بدیگران دادن دور از عقلست، سورته جائیست که مثل حسن علیخان
پسر اله وردیخان و صف شکن خان وغیره پنجهزاریان فوجدار آنجا بوده اند تا از
عهده بندوبست آنجا بر آمده اند اگر متصدیان آن فرزند بنقشه عمل شجاعت خان مرحوم
راه روند خوبست والا این صوبه گجراتست خدا نخواسته اگر سررشته عمل یکدفعه بهم خورد

تدارک آن تطویل خواهد کشید. پیشتر مختارید. بیت: من نگویم که این مکن آن کن مصلحت
بین و کار آسان کن ۞ العاقبة بالعافیة. رقعه ۲۰ فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم
شد که شاهراه از بهادرپور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال
بیوپاریان و مسافرین تجارت می برند. و مترددین بامنیت نمی توانند آمد و رفت نمود
هرگاه در قرب لشکر پادشاه این حال بوده باشد وای برحال طرق دور دست معلوم
میشود که منهیان اخبار معتبر بآن فرزند نمیرسانند. از آنجا که غفلت و بی پروائی خلاف
طریق ریاست و جهانبانیست کاتبان جدید بتهدید تعیین نمایند. و عمله و فعله پیشین را
بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده شاهراه
از شر جماعت حرامیان پاک سازند. ننگ بدعملی تا کی گوارا توان کرد. بیت: من
نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش. ای ز فرصت بیخبر در هرچه باشی زود باش
والدعا. رقعه ۲۱ فرزند ارجمند عالیجاه. آنجوره سفید چینی خوش قماش که اکنون
باوجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند همین ضمن کرسی کجکره نیز بنظر آمد
برای آن فرزند دلبند فرستادیم. شکر هر دو عطیه بجا آرند و در ارسال ڈالی انبه تلافی
مافات کوشند. رقعه ۲۲ فرزند عالیجاه. یاد داریم که روزی بخدمت میان عبد
قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند دیه از مضافات
کهرکون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود. این دو مصرعه بر زبان صدق جا
راندند. بیت: شاه ما را ده دهد منت نهد. رازق ما رزق بی منت دهد ۞
ست اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دینوی و عافیت خود و
حصول دعای فرزند نیست و دلبسته برای آرزو مست. گفته اگر فی الحقیقت ا

تصمیم اراده باطن نیت خیرست نصف غلات از حصه رعایا بگیرند بلکه مظلومان محنت کش
زیاده ازان بگذارند داور آرد وظیفه برای گوشه نشینان متوکل کردان شوال ... در
بیابانها وزدها یا می دیران مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی
نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی دولت و نعمت مشاهده نمایند استقرار
تالش سکنه چکله کوژا این نقل بیاد آمد که بی اختیار آن فرزند قلمی شد والدعا **رقعه ۲۳**
فرزند عالیجاه داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح ... یاد کرده اند و او تنها تحا...
بخوشیان و اقربای مردارخوار سپرده مستغیثان بحمایت و آرد نمند که معدلت آن فرزند
باز نبینیا بند و جمیع مال مردم خوار او باش رفیق داماد شده خلق الله را ایذا میدهند
حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه تعالی عادلست اگر ظالم
را کار فرما کنیم هر عذابیکه از ظالم بامور با برآید عدلست و آن سزا داریم که ظالم را نوردادن
بیداد و داد خواه نرسیدن در حقیقی خود مجوز ظلم بودنست **بیت** گندم از گندم بروید جو ز جو ... از
مکافات عمل غافل مشو **رقعه ۲۴** فرزند عالیجاه مثل زاهده بانو ضعیفه بیچاره نانی بحال ابتها
و محروم خواهد بود بیاد و شما حقی دارد و نوا سهالش انچه کرده نتیجه آن بینید مقاصد حق ... حال
نباید بود یاد داشته باشند که روزیکه فیل فتح جنگ خان بران فرزند حمله آورده سیر ... چند
ریسمانه کرد فیل را از شوخی باز داشت و خلعت عنایت ما گرفت که حق خانهزادی بجا آورد
مرد چرا نگیرم برای خدا و خاطر ماسینه را از کینه دیرینه پردازند و آن ضعیفه را که غیر شما
دیگری ندارد مشمول عواطف سازند **بیت** قدیمان خود را بیفزای قدر که هرگز نیاید ز
پرورده غدر **رقعه ۲۵** فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان وحی نیست که خواهی نخواهی بران
عمل کرده شود بعد تحقیق انچه لازم ست حکم کرده خواهد شد **رقعه ۲۶** فرزند عالیجاه روزی

سعادت‌الله خان در حضور برآمد اعلی حضرت سبب پرسیدند عرض کرده که فقره چند در بیاض بنظر آمده بود نقل بر بیده آشتم تا بعرض سامی برسانم قیام مبنای سلطنت از عدالت آفرینش ملک و مال از شجاعت و سخاوت و صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا نشان بی عقلیست غافل بودن بر عقاید و مستقل ماندن در عین شدائد مقصر نمودن در امور دنیوی از تدبیر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر دیر پائی خاندان از ترحم نمودن بر یتیمان و محتاج نشدن خود از کامروائی محتاجان انصرام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا مظفر و منصور بودن با اتحاد و محبت فقرا تندرست ماندن از نیت ازالهٔ درد دردمندان امید رحمت داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آنحضرت خیلی محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان سرور دادند و آخر روز چند قطعات مکمودی زر دوزی یکرنگ بخان مذکور مرحمت فرمودند خواهیم که تنها مستلذ نباشیم بآن فرزند دلبند هم نوشتیم توفیق عمل بهمگنان رفیق باد رقعه ۲ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهر ایشان ناظر دیوانخانهٔ آن فرزند عالیجاه خانقاه عمارتی یازده جیب صد حیث با وصف دعوی جهانبانی اینهمه غفلت و نسیانی کار را چه شد که خبر نمیرسانند بار فروشی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند و تهدید کنند رقعه ۳ فرزند عالیجاه ظاهر ایشان یک ماه طرف دریای نل در صید گلنگ بسر بردند اگرچه شکار مشغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد فاما در صورت فراغ از سر انجام امور متعلقه که بمنزلهٔ فرائض توان گفت خوشنما و خوش آینده تر است خصوصا ادای حقوق ریاست که شرعا و عرفا واجب آمده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشتهره و غیره کتب سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شما را از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد بتنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان

نور الابصار اختیار کنند ظاهراً تحمّل این کار توانند شد، دیانت داری و واقف حالی
جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست، ضایع کاران مطلب جو موجود، و خوش کردن این
راست گو مفقود، حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات
متواتره و مهمات متکاثره میسر بودند، اما در عصر اعلی حضرت بنده های نامدار جان سپار
و عاملان آبادان کار و دفترداران هوشیار بسیار پیش می آمدند و با همه مدارات قدسی
صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر مصروف میبودند، یاد دارم
در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ رخصت فرمودند
دیوان فوج مطلوب بود در حالت تجویز بیست کس از اهلکاران بکار بهم رسیدند معالکه
کس برای دیوانی بنگاله که بحلیهٔ راستی و کاردانی آراسته باشند بهم رسید و یافته نمیشود و این
نایابی آدم کاره آه

رقعه ۳

فرزند عالیجاه، ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این از
عمل ظلم و مکافات بودن آن فرقهٔ ضاله چرا غافل میباشند، درباره حاجی پور و بعضی
و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دار و گیر و جور و ظلم میشود و از نیشتر گنج و قریب لشکر
کولیان راه میزنند و سکنهٔ شهر و مسافران غریب را بسته میبرند امان الله بیگ
داروغهٔ توپخانه و دیوان خانه را فوجدار تواح کرده اند، و او تهانجات بخویشان خاص
و مردار خوار سپرده، مظلومان بحمایت او پیش آن فرزند نمی توانند رسید باید بعیشت
صد حیف وقت چون سیف می گذرد و طمع ابنای دنیا و خوف ازین جهل و علاقهٔ خاطر
میرود، فوجداری بیکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شیروانی
باید داد، که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند، و با سکان آن شهر ممارست دارند،
و استنکاف میگویم که در دار الجزا رعایت و غفلت از احوال عمال ما خود خواهیم شد

واقعه نگار و هرکاره های معتبر و محتاط در محال بگذارند و روز مرهٔ اعمال حکام بجوانند و
بروقت تلافی پردازند فردا که پرسش گنهم روز حشر خواهد شد بتمسکات گناهان خلق
پاره کنند **رقعه ۳۸** فرزند عالیجاه قاضی عبدالله رحمت حق بمعیت ما و خلق الله را
درین خدمت خوشنود داشته بود. از احوال پسرانش اطلاع نداریم عبدالمجید خان
پسر کلان او چندی قاضی رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و بی غرضی و صلاح اگر
دارد بنویسند. امری خطیرتر از قضا نیست که بنده های او جل شانه بقول و تصدیق قاضی
اسیر و قتیل میشوند. از قضات شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان بتوفیق حسنات
چنانکه باید موفق بود. آدم خوب نادر کالمعدوم **رقعه ۳۹** فرزند عالیجاه. ما داروغه
عرض مکرر شما را احتیاطاً شنیده ایم. اینجا سیاوش خان شاه میر با وصف منصب بیش چالکی
بسیار حاصل آغشته غرض ست و متصدی این کار را دیانت شرط. اسعد الدین پسر دلاور خان
که پیش ایشانست اگر این جوهر ضمیمه شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمت
مامور گردد این لخت از خود رفته بغرض پیوسته جوبای انانست و آن حکم عنقا دارد.
از حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بغرضی که جوهریست از خلقت خلقی
و مستقله آب و تاب آن نظر غور و توجه باطن آقا که نوکر هیچ قسم محتاج و درمانده نماند و جوهر
در همه حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج پردهٔ صفایش نگردد **رقعه ۴۰** فرزند عالیجاه
اشقیای ازجارکونده تا قادرآباد بتواتر راه میزنند. و مسافران کمتر راه بسلامت طی
میکنند. احتمال غالب که بخبری نخواهد بود العاقل تکفیه الاشارة. شما را خبر دور و
نزدیک زود میرسد. از احوال بد و روز جراحیه اعلم نداریه فکر مآل فی الحال باید کرد و نوکر
خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن عدلست. الدنیا مزرعة الآخرة

استظهار جواب رقیمهٔ عالی از عالمی در حق خود فاتحهٔ خیر خواست + جواب یافت که در بارهٔ
ستمگاران چه دادِ مظلومان دعای غیبی اثر دارد رقعه ۴۱ فرزند عالیجاه + جانا عزیز آنچه
فقره از بیاضِ اعلی حضرت خوش آمد + باقتضای شفقت طبعی بی اختیار بآن فرزند
ارجمند نوشتیم که تنها تنها ماندن نباشیم + چندین چیز بهترین اشکالست + رو ندادن بمردم به
رنجیدن بعدم حصول مقصد + رنجانیدن مردم خوب مزاج + نخواستن با کمال احتیاج
صحبت داشتن با اهلِ معاد + جستجو کردن قابلانِ استعداد + باز دادن پیش خود بمردم جاهل
دادن باربابِ استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال + مکرم داشتن اهل فضل
نمودن مزاج تعدیل + میل نکردن باقوال غیر عقلاء + بخبر بودن از احوال تشنگان
غنیمت دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند + پیش داشتن جمیع مصالح امور
عقبی بودند + درین عصر هم مردم خوب بسیار اند اما دل متفحص و توفیق پیش آوردن آنها که
ظاهر العبد چندی بدتر ازین خواهد شد فرد من از فنع زمانه در فکرم + که مبادا ازین بتر
گردد + شما که داعیهٔ جهانبانی دارید بجویید و بخواهید و بگیرید ذکا بداید رقعه ۴۲
فرزندِ عالیجاه گلشنِ روان نام اسپ کهلواری که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند
بسیار پسند کردیم خرامش با آل و جمال همه صفات قربت دارد + بر اسپِ تیلیو و چاهیتن
که تنوار سوار میشوند ظاهر از سواری آنها محظوظ شدند دو اسپ ترکی بنام خوش خرام و صبا رفتار
پیشکش امانت خان که در اهتمام الهیار خان طیار شده اند برای آن فرزند فرستادیم اما
آخته بیگی مسکین اشک میریزد که اسپان خوب چرا میدهند بهر حال با خود هم فرستادیم رقعه ۴۳
فرزندِ عالیجاه تفصیل مصائب سفر بیابان گهاته از نوشته وکیل و اظهار جواسیس شنیده باشند
حالت نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان گذشت + الحمد لله که صعوبت

این لیاقت سررا باشتیاق بسر آمد و بخیر و مراد معاودت شده اگرچه چنین ارادت از کار ثر
سیات کائنات میگویند اما عمل والی و رانفاع و اضرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن
اشارت بشامت این بیچارهٔ ناکاره میرود قاعدهٔ ستاره باسم اعظم تاره موسوم شد
شادیانهٔ فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دهون دهون بتلفظ نالهٔ
باسم نول تارا موسوم شود تفصیل نویزش بارا از کنیزان خود بپرسند رقعه ۴۴ فرزند عالیجا
ورام اجاد میر عرب فی درویش را دیده اند البته باز بروند و سلام این شرمندهٔ عقبی طالب نیا
را ابلاغ نمایند و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند
که نزدیکی باجل و دوری از حسن عمل عمر این غافل بیحاصل گذشت و قدری که مانده
نیز لاحاصل میرود قدم حیات پیش میرود و فکر نجات پس سر فرد انچه ما کردیم بخود هیچ
نابینا نکرد در میان خانه گم کردیم صاحبخانه را رقعه ۴۵ فرزند عالیجاه ما جرای
بی ادبی و ناهمواری میر بهو که از وقائع رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائید
بیت مولوی معنوی مصداق حال وست بیت لطف حق با تو مواساها کند چونکه
از حد بگذرد رسوا کند معاتب ساختن و از نظر انداختن او سمت وجوب داشت که چه حقوق
مادر پیری بازو و قول سعدی نمیداند بیت منت منه که خدمت سلطان همیکنم
منت شناس ازو که بخدمت بداشتت بهر تقدیر ملک منان ایشان را چو سر خرد و
خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته با نجخند خوبست مصرع که مستحق کرامت
گناهگارانند رقعه ۴۶ فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب
خوشنودی خالق و خیریت عافیت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار
در ذات اقدس آفریده شخصی از راه کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار

در عرصهٔ روزگار کمتر بنظر شما در آمده باشد + جواب او که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست + صاحب خرد میباید که دریابد و بآنها بسر دارد و کار خود بسازد و گوش بر حرف اهل غرض در حق او نگذارد + اعلی حضرت می فرمودند که مردم متدین و آبرو طلب و متصدی خوب غنیمت است هر کرا خدا تعالی بر تبهٔ اعلی فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد و اگر چه بیگانه باشد و از جاهل هیچ بهره یگانه شود و هر چند او خود را یگانه داند + متصدی آشنا رست قرابت و دوست افتاد نشست رقعه ۴٧ فرزند عالیجاه + روزی اعلی حضرت در خلوت بدار الشکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف و الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد + از بسکه دل میسوزد و حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار ضائع کاریست رقعه ۴٨ فرزند عالیجاه + روزی اعلی حضرت تسالم بغسل خانه تشریف آوردند سعد الله خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند + آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و مال طعمهٔ اجل شده اند و مردم دیگر با فرد شکوه بالفعل بنظر نمی آیند که زود متحمل چنان بامور خطیر توانند شد + باندیشه اینکه مبادا انتظام ابتر شود خاطر مترددست + قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل بنیاد منحصر بمیمنت شخص قدسی ست بالفعل چندکس از نوکران خانه زاد و غلامان چنان تربیت شده اند که بمنصب والای بادشاهی و خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات سزاوارانند + بمجرد استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارد و تا سیر صورت و سیرت آشنا کرده شود چه خوش باشد اگر کار با خاطر خواه منتهی گردد + چنانچه بوقت بحضور پر نور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی

داده هر یک بعنایات و قدردانی خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان اختصاص
یافت. و آنحضرت خانِ مذکور را نیز مشمول عواطف خاص فرموده یکهزاری ذات و دو صد
سوار اضافه داده فرمودند مصرعه ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی. خانِ
موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرضِ خود و تفضلاتِ خداوند نعمت یکهزار مهر باهل استحقاق
بخش کرد. رقعه ۴۹ فرزند عالیجاه. کامیابخان مقدم بیشکار بخشی شما نوشته است بیت
هر کو تیغ ستم کشد بیرون * فلکش هم بدان بریزد خون * اگرچه برای نسق آنچه او بود کردید
اما اگر استعجال نا روا جائز نمیداشتید خوب بود. معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت
لیکن دل آزاری موجب ناخوشنودی حضرت باریست. ازینجاست که گفته اند مصرعه
در عفو لذتیست که در انتقام نیست رقعه ۵۰ فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم
حفظه الله تعالی و سلم. شما حالت اسپان سواری ما دیده آید. جهانگیر بادشاه بچلیبین آخته بیگی
سیاست شدید مینمودند. خطاب صف شکنخان باین هیچ هیچ خیلی بیجا شد ع برعکس نهند
نام زنگی کافور * قول اعلی حضرت ست که آدم بی شعور ضائع کار میباشد چه باید کرد
که از محن و مشاق و سفر و شاق وقت ضرور بتجویز به موقع نمیتوان نمود ایشان کسی را از
بندهای رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند فردا با همین مردمان باید ساخت. چه
توان کرد مردمان اینجا اند رقعه ۵۱ فرزند عالیجاه وقایع نگار پرگنه لونی بپرادر خود نوشته
که با نزده شانزده هزار روپیه هر سال از راهداری می آید و امین و فوجدار زیاده از بیست و دو هزار
داخل جمع نمی نمایند. فی الحقیقت این راهداری نیست راهزنیست مال عوام محض حرام
اگر از صحیح و مهل یک میگرفتند مضائقه نداشت چون برین تقدیر خیانت امین
ظاهر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود بعد انتباه

فهمیده خواهد شد انچه از زراعت پیدا میشود نصف آن بجاگیردار گوارا ست • و سوای
آن مال خالصهٔ شریفه است • در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص بآهنگ بلند
برخواند که این عصر میمنت اثر جامع جمیع حسنات ست خدیو عادل وزیر اعظم جز بیرن بیران
متعدین خلق الله مرفه الحال تنگرانه این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جملهٔ
مفروضات ست آنحضرت بعد استماع این حرف در سواری راندن اندکی مکث فرموده
بندهای خاص را ازدور طلبیده دست لفافه برداشتند و او را بعنایت خلعت نواختند
سعد الله خان در آنوقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش و خواهش بقدر حوصله
پاک بهم میرسد رقعه ۵۲ فرزند عالیجاه • سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی
حضرت گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد • سعد الله خان از حق نگذشته
گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند • درعرض خوش کردار پیش
میدهد • بر زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب
کار ما و رونق کارهای ماست صاحبان رساله این سنت را بگذارند که و سیر خوش تحریر
تقریر و عامل آبادان سکار و سپاهی قبیله دار را نخواهیم هر جا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف
بگذرانند امیر الوزرا عرض نمود که آدم هر قسمت در عصر اقدس مشق بهر حسن عمل که میکند
آخر کار بمنصب در خور و عطای خلعت فاخره امتیاز می یابد حکم شد که دیوان اعلی امتحان
جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر در کفارهٔ اینهمه حسن توفیق
خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعه ۵۳ فرزند عالیجاه • روزی
بهار طاهر امل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که یک لک ده
روپیه بابت طلب تفاوت ایام مابین از سرکار والا طلب ست به تنخواه آن فرمان

شود آنحضرت فرد حواله سعدالله خان فرمودند که از روی آن فرد دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض
رساند خان مذکور فی الفور التماس نمود که چندین زر ها از خزانه تنخواه نشده و ثانی الحال در
مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد. دارا شکوه بعد برخاست دربار با دیوان اعلی
کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسله مشرف غسلخانه بمسامع علیا رسید بنا بر شفقه
برادرانه مهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند فرد با صفات دل مجادله با خویش ذخیره
هر کس کشد بر آئینه خنجر بخود کشد. دریافت صدق و بطلان خاصه ابنای ملوک ست اهل
کفایت خانه شما و سعدالله خان صیانت مال ما میخواهد هرگاه این فرد از دفتر شما درست
شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعدالله خان ممکن الحصول است یا نه. طول یافتن
بنده های بادشاهی خصوص سعدالله خان بسیار بد ست و بدست آوردن دل این مردم
خوب. مصالح کار آن صاحب شعور واسطه افزایش مال و خوش نامی صاحب ملک اند
آخر روز چند بخان محمودی زر و درهی یکرنگ و سه هزار دینار نقد بسعدالله خان انعام
فرمودند رقعه ۵۴ فرزند عالیجاه. این نقل بزبانی شخصی معتبر گوش رسیده بود در تحریر
کشیده شد که بگوش آن فرزند هم برسد. روزی اعلی حضرت علی مردان خان سعدالله خان
را در خلوت خاص بعز اختصاص بخشیده از زبان گوهر فشان فرمودند که رتق و فتق ملک
و مال منحصر بر فهم و انصاف ست. نعوذ بالله اگر بادشاه بی جوهر برتبه خلافت فائز آید و وزرا
و امرای بی حسن تدبیر را بروی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد رو دهد. پریشانی
رعایا و بی سامانی برایا و تفقه کم حاصلی و ویرانی شود. شما خشیة لله با فقرا و صلحا صحبت داشته
بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشید که رونق سلطنت نگاه دارد هیچ که ما هم بر زبان نیاورده
و بعد ما هر که از پسران فرمانروا شود بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه

می باید که همین پوره خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن
بعید و نیکوان و دوست بدان واقع شده ع با بدان نیک و بد به نیکان ست + و شجاع غیر انه
سیر چشمی و صفتی ندارد و مراد بخش مجهول الکیفیت باکل و شرب ساخته دائم الخمرست + مگر فلانی لعنی
این عاجز فانی ذی عزم و مآل اندیش بنظر می آید + اغلب که متحمل امر خطیر ریاست تواند شد + سعد الله خان
این مصرعه مولوی برخواند ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست + آنحضرت فرمودند ع یاد دست
کرا خواهد و میلش بکه باشد + رقعه ۵۵ فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابو سعید مرزا
و قلیچ خان روز چوکی سپاهیان را اول تواضع قهوه میکردند + و وقت حاضری حاضری و
هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند + و بمردم خانه آن جماعت طعام
اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری این فرقه و کم همتی ما طعن نکنند
و حسرت نخورند + شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد + فرمود که هنوز
موقع سپاس و موضع حمد و قیاس ست که انسان را نه خوف تاوان و نه غم مال و جان ست
و نه اندیشه رستی دین و ایمان در زمان مستقبل نیات ابنای دنیا مبدل خواهد گشت و جورهای
متنوعه ظهور خواهد یافت + عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد در مطالبه
غارتگری خواهند گرائید + خلیفه عصر چشم از داد خواهان خواهد پوشید + امیران مصلحت همدیگر
مساوات ستمگران خواهند کوشید + حق زائل و باطل خواهد گردید + نسوان به دلیری پیش خواهند آمد
دختران بوزارت اختصاص خواهند یافت + مردم ذوی القدر از بس بیدلی و بیقدری عمداً
باصلاح کارها نخواهند پرداخت + و مستحقان امور با وجود گوشه نشینی ایمن نخواهند بود و بشوریدگان
و ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود و پسران پدران را خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی
خواهند گزید + و زنان صالحه از فسق و بیمهری شوهران طالع خواهند نالید + یاران فرقت نخواهند یارید +

حکام محلات را بعرض شوم طبعی گران تر خواهند فرو شانید، ممالک بظلم کارفرمایان ویران
خواهند گردید، فواحش در مساکن خواتین و خواتین علانیه ساکن خواهند بود، و مردمان
بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه ۵۶ فرزند عالیجاه، فاضل خان میر سامان
شما درگذشت دل بدرد آمد، پیوازدار سر براه کار خوش اعمال بود، عمله تحاویل را بحسابی
میداشت، و خانهٔ این بی سر و سامان را از سر سامانی خود روشن میساخت، و بعوض یحیی
وزیر خان حاجی محمد هم شبهه نباید کرد، سید محمد خان و میر نیاز هم اگرچه هستند اما متصدی
چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار
میر محمد محسن را نگاه دارید اینجا قحط الرجال است، تا آمدن او عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد
گو مشاغل بسیار دارد، حق حافظهٔ مریم بنت سست پسرش هم از تربیت بیگانه نیست اما
طرف خویشاوندان سخت میگیرد، مکرر بر فرد تصریح نصایح بنگارم که رگهنا تهه سعد الله خانی
خدمات مالی برادران خود میدهد و میگفت که خانه برانداز متصدیان همین بلا و اند خدا تعالی
رفیق بد را هدایت کند یا گردن شکند، رقعه ۵۷ فرزند عالیجاه، انبه ذائقه پسند بذائقه
پدر پیر خوشگوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاده باد ع هرچه از دوست میرسد نیکوست
رقعه ۵۸ فرزند عالیجاه، جان پدر و حاصل زندگانی پدر، صوبهٔ گجرات مثل بنگاله و دکن و
کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود، پروانه‌ها
من بعد عمل نمایند تا آنوقت که ایام قریب است بوعده و وعید کار تمشی باید کرد و فوجداری گنه
و وحدکه پیر فرسست بنابر عوارض بدنی ملازمت شما نکرده بحال باشند بطور او واگذارند
رقعه ۵۹ فرزند عالیجاه، فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از
حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع

سر و ربا اہل حاجت رساند من میخواہم کہ در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان بکنم و ہم
فرمودیم کہ نقصان نیست رقعہ ۶۰ فرزند عالیجاہ + ہدایا کہ امرای والی آرند برگشتہ دادن آن
نقصانِ بیت المال ست + اگرچہ این مرتبہ برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آیندہ چنین عمل نباید رقعہ ۶۱
فرزند عالیجاہ + اسپ ترکی کہ این مرتبہ فرستادہ اند صورتاً و سیرتاً خوب اند از اسپان اولین ہم
خوب برآمد سبک سیر نام گذاشتیم کہ اسم با مسمی باشد رقعہ ۶۲ فرزند عالیجاہ + موسوی خان را تجویز
آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عہدہ یک کار ہم خوب برآید غنیمت ست + صورتش بہ نسبت
سیرتش بہ نیستم ع کہ خبث نفس نگردد بسالہا معلوم + کاتبہ این ست ہر کرا خدمتی باید فرمود
متفحص احوالش باید بود کہ ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفتہ مینمایند و باز اغراض
نفسانی را کار میفرمایند + اینجا بعد افتخار خان و محمد علیخان خانسامانی را فاضل خان بفضائل
خوب کردند کہ اما بغیر از ناصیہ آنہا دیدہ میشد + امراض بدنی را اطبا معالج توانند کرد اما مرضیان
اغراض را مقلب القلوب واکند رقعہ ۶۳ فرزند عالیجاہ سلمہ اللہ تعالی میخواستیم دیانت خان
عبد القادر را دیوان سرکار فرزندزادہ بہادر بکنیم اما اسم بی مسمی برآمد توقع دیانت از و غیر متوقع
رقعہ ۶۴ فرزند عالیجاہ + شما سلیقہ درستی و طیاری فرابیثات دارید + گجرات زیب و زینت
ہندوستانست و اہل کسب و ہنر و اہل حرفہ ہمہ جہت آنجا میباشند + بالفعل از کارخانہ
بادشاہی تعلقہ آنجا آنچہ می آید درشت و گران درین مادہ خبر رسی البتہ لازم ست رقعہ ۶۵
فرزند عالیجاہ + از وقائع زبدۃ المفصل معروض بارگاہ والا گردید کہ امان اللہ بیگ داروغہ
توپخانہ آن فرزند ارجمند شقاوت شیطان ہمتای خفتی بسیار را شکست درست دادہ + چیرہ یافتہ
و قافلہ را بسلامت آورد فی الواقع تلاش و جانفشانی او و رفقایش سزاوار تحسین و آفرین ست
رعایتی کہ مناسب باشد نمایند و بحضور ہم معروض دارند رقعہ ۶۶ فرزند عالیجاہ + میر جلال الدین

که از ان فرزند جدا شده ظاهرا همشیره زادهٔ همت خان مرحوم ست که میر بخشی ما بود سید زادهٔ کریم النسب صحیح الحسب چرا برآورد ندر **رقعه ۶۷** فرزند عالیجاه + پسران شمشیر خان چرا جدا شدند + استعفای آنها بی سببی نخواهد بود + قدر ما را باندک حرف برانداختن + و از نه جدیدان توقع کار داشتن محض بمعنی + ما آفتاب مشرق بدیوار و ایشان در چنین خیال + بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی اختیار نمایند مضائقه نداریم + **رقعه ۶۸** فرزند عالیجاه + **بیت** همنشین تو از تو به باید + تا ترا عقل و دین بیفزاید + آنچه بارها مسموع میشود که در محالات متعلق شما ظلم صریح بعمل می آید + مظلومی بیچاره که تا به والی نرسد + داد خود از ستمگران نکند مظلمه در دیوان قضا بنام والی عامل نمی نویسند + بخشی دوم را نقید اختیار دادن و اعتبار افزودن که دیگر پیدا در کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار هر قدر باید افزود بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بجزویات ساخته او نپرداختن محض بیچارگیست همی باید نشین و باش بیگانهٔ او + در دام افتی اگر چوری دانهٔ او تیر از رخ راستی کمان را کج دید + بنگر که چگونه جست از خانهٔ او + **فرد** بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می آید **رقعه ۶۹** فرزند عالیجاه افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و چیز رسی بحرف بی عرض نمود که بی دیانتی مخصوص با خنده جمال نیست + راستی را بخلاف و خلاف را راست وانمودن عین خیانت ست خیلی خوش گردیدیم و بجمیع مقربان و اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم + که احوال هر کس بی کم و کاست عرض میکرده باشند + و پاس مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند **رقعه ۷۰** فرزند عالیجاه + جسونت که کمتری درگاه اعلی حضرت بجنّت آرامگاه رائی اعتبار بخشیده و فقیر داری فرموده ارشاد نمودند که میان ما در جاگیر طلبان امین باشی

یاد داشت تو سرفرازان را اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب را آخر روز که ما در صحن
غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می بینیم از نظر میگذرانند تا حسب و نسب هر یک بنظر ثالث
دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم همچنین بداروغه داغ تصحیحه حکم بود هر قدر دستکات داغ مواجب
بخشیان بیایند بعرض قدسی رسانیده اسپان بداغ رسانند و محله در دیوان نیاید بسبب
تعب میثاق پر مشاق توجه ما از کارها برخاست لهذا در نسق ضوابط اختلال کلی راه
یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب ایشان و فوجداران و داروغه عوض مکرر
کروره بخشیان و منصبداران اینها در تدبین و تدقیق شعور یابه که بهتر از همه باشند رقعه
فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و بی اعتدالیهای هدایت کیش بخاری که بر قرار فائض الانوار
شاه بنده نواز گیسو دراز بخور ده رفت و حوصله خود را عرض داده مفصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار باین احوال
بنگر در آن مقام رفته بود کسان خود را تعیین نموده می فرمودند که قتال کرده بیارند
و حوالات کرده همراه گرز بردار بحضور می فرستادند ظاهرا رعایت وقایع نگاری برین
نیاورده ازینجا گرز بردار شده تعیین کردیم آن لعین را بسته بیارند تا کسان که برین کار
آینده تعیین کنند ما را در چنین روداری هیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان
و دیگران چه رسد فرمان بخط انور در حالت نزع صادر شد سلام علیکم و علی من لدیکم
پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا برفت یگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از خود ندارم
که کیستم و چه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی [illegible]
هیچ از من نیاید عمر عزیز مفت رفت خدا در خانه دارم و روشنائی آن در چشم تاریک
خود نمی بینم حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پدیدار نی و از استقبال توقع مفقود

تپ مفارقت کرد و جرم و پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه بیجاپور رفت اما
نزدیک ست + و آن عالیجاه ازان هم نزدیک تر + عزیز القدر شاه عالم از همه دور تر فرزندزاده
محمد عظیم بحکم الله العظیم + نزدیک هندوستان رسیده لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه
همچو من مضطرب + که از خداوند خود تنهائی گزیده در حالت اضطراب ست و چون سیماب
بیقرار + نمی فهمند که صاحب عظمتی داریم + هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان همراه می برم نمیدانم
که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد + هرچند نظر بر الطاف و رحمت امید قوی ست اما نظر بر اعمال
و افعال تفکر نمیگذارد + چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه بادا باد ما کشتی در آب
انداختیم + ضیاعت بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم
ضرورست که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند + فرزندزاده بهادر را دعای آخرین بگویند
وقت رخصت ندیدم اشتیاق باقیماند + بیگم بظاهر اگرچه ملول ست لیکن مالک دلها خدا ست
کوته اندیشی مومنات جز ناکامی ثمره ندارد + الوداع الوداع الوداع فرمان بنام والا شاه
سوم سلطان محمد کام بخش که در وقت آخرین صادر فرمودند فرزند من جگر بند من در عالم
اختیار هرچند برضای الهی نصیحت کردم + و زیاده از امکان وصایا نمودم + چون خواست
الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید + حالا که از همه بیگانه میروم + بر بی بضاعتی شما ترحم دارم +
اما چه فائده عذاب و گناه هرچه کردم ثمره آن بر خود میبرم + عجب قدرتست که آمدم تنها و میروم
باین قافله + تپ اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذاشت + هرجا
نظر میکنم جز خدا نظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد
از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان
اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم ست حفظ و احتیاط بندها

بحسب طلب هر ضرور، عالیجاه هم نزدیک ست آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل
قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بر گردن این ناکاره بماند، شما را و فرزندان
شما را بخدا می سپارم و خود رخصت میخواهم حالت اضطراب ست، بهادر شاه در جائیکه بود
هست، و فرزندزادهٔ عظیم الشان نزدیک هندوستان آمده، و فرزندزادهٔ بهادر در نواحی
گجرات، حیوة النسا چیزی از روزگار ندیده ملولست، و احوال بیگم بیگم واند ودی پوری
والدهٔ شما در بیماری با من بوده ارادهٔ رفاقت دارد، خانه زادان و مردمان حضور هر چند
گندم تمامی جو فروش اند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و باندازه روادار
گشتید والسلام رقعه ۴ بنام شاهزاده محمد معزالدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم
شاه عالم بهادر، فرزندزادهٔ بهادر فتح ملک نمازی و شکست او موجب مجرائی نگاهبان
و تحسین فراوان شد. فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه در صلهٔ حسن خدمت
اضافه مرحمت شد متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید باید که
بیش از بیش بر ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر ابنای ملوک
ست توجه بگمارند، و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که ملک
از شماست و ما خود آفتاب لب بام ایم رقعه ۵ فرزندزادهٔ بهادر، فرزندان مزاجدان
برای اضافهٔ محله داران و واقعه نگاران نمی نویسند آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا نمایند
بلکه اگر دانند خدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار و رقعه نگار نامدیست
چون غرض آمد هنر پوشیده شد، صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقعه ۶ بنام شاهزاده
محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر فرزندزادهٔ بهادر من، از خارج
بعرض رسید که هنگام بودن آن فرزندزاده در فتح پور سیکری سران بر موضع دهره

که بجهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد ساختند • و بیگم درین باب بآن مبدء الخبث
نوشت • و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه را بجناب ما ننگاشتند
و سوال و جوابی که میان هم واقع شده بجهة معنی مخفی داشتند رقعه فرزند زاده بهادر
چون تماشای قلعه بیتی شاه را که بتیر گرفته اند گذرانیده اید این مکرر است • و از
فرزند عالیجاه بنا براینکه در میان قسمت گرفته نشده • اما فراموشی از عالیجاه وجهی ندارد
رقعه فرزند زاده بهادر • برای دفع امراض ظاهری و رفع مضرت سحر دعای
اجابت مقرون ترقب نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص
و سوره شفا بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر است • و اگرچه وزن کردن تمام
بدن خود با طلا و نقره و مس و غلات و روغن وغیره اجناس معمول ولایت اهل اسلام
آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت
هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده بموزون ذات اقدس بمستحقان خیرات
میکردند اکر آن نور الابصار هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار با اجناس جداگانه
که در جهد رسوید یافت عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند • برای دفع بلیات
روحانی و جسمانی خوب و مناسب ست • بیت • ضعف و فقر و عجز ما دانسته • درد ما را
هم دوا دانسته • الله شافی الله کافی الله معافی رقعه فرزند زاده عزیز • سودا عالیجاه
چیست منصب پادشاهی بدون خدمت و بودن در سایه رایات عالیات نمیشود •
فرزند عالیجاه هم این قسم نمیکنند • بحضور بفرستند یا نوکر خود کنند این سنت فیروز جنگ
و نصرت جنگ ست آن نور الابصار را باین ذاریچه کار • رباعی • دوران بقا چو باد صحرا
بگذشت • تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت • پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد • بر گردن او

بماند و برما بگذشت، آینده چنین عمل نباید، رقعه فرزندزاده بهادر من، درین
عمان قحط الرجال والنسا کارها باستغنای طلب باید کرد، بگفت و شنید مردمان مدار
زیاده برین نمیتوان نوشت که غیبت معصیت شنیع، دیوار گوش دارد، فهمیده لب
بجنبان رقعه ۱ فرزندزاده بهادر، میان خان عالم مریض الظاهر والباطن و
نصرت جنگ مخالف است رای دلیپ را واسطه ساخته هر دو را موافق کرده تالیف
دل نصرت جنگ کوشیده نیابت مالوه بدیوان خود مقرر نمایند و برای سر سامانی فدا خان
فرستاده شد، رقعه ۲ فرزندزاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه
ترکنده و تولکنده را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار ذی
سزاوار تحسین و آفرین بسیار است، و شمشیر خان شما هم مرد بر درستیست کار خوب از آدم
خوب می آید، ترکنده را بشمشیر گده موسوم کردم، یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن
خاصه حرص بیت المال عالمگیریست بیت کاسه چشم حریصان پر نشد، تا صدف
قانع نشد پر در نشد رقعه ۳ فرزندزاده بهادر، دلجوئی لشکریان جزو اعظم فیروزیست
آن سعادت بنیاد عالی نژاد بر وفق ارشاد سراسر رشاد جهد و جهد اتم درین مهم
مصروف دارند که در قلمرو هندوستان این پایه تان عطیه کریمه حضرت صاحبقران
آشیان است، هرچه بیامن تفضلات متفضل بیهمال بر آن ایجاد و ازدیاد آن نموده
شاه نامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحه
اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسیر چمن میروی قدم بردار که بیجه
رنگ خا سیر و بهار از دست رقعه ۴ فرزندزاده بهادر، محاله همراهان خود که خان
فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد، از توپ و رهکله و بان

رقعهٔ ۸۹ فرزند زاده عظیم القدر دشنه‌ئی می انگاشتیم ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

ایشان که درباب تنخواه پرگنهٔ شکرپور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد

که این قسم خیر خواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای این مطلب از آن

فرزند زاده کرده اند مضائقه ندارد والا از سر چنین خیالهای خام درگذرند که بر اخلاص

و دوستی نمی افزاید دل آشوب پندار و غرور را نشاید **رقعهٔ ۹۰** فرزند زاده عظیم اگرچه احداث

تا آمدی محال سری بدرد سر زر اندوزی دارد لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام مفتی

مفت خور فتوی داده این قسم اصلاح اندیشان خانمان بر انداز را دشمن جانی و مالی

و بدخواه حالی و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که سه صوبهٔ زرخیز و در ریز

و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایهٔ دولت دنیوی و اخروی

شمارند **رقعهٔ ۹۱** بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار خجسته اطوار

ما در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق داند روز تحریر که سه شنبه بستم ربیع الاول حال ست

شجاع هزیمت روزی با لشکر ظفر اثر که در رکاب نصرت نصاب این نیازمند ترین حضرت

ذوالمنه بود مقابله نموده سزای کردار ناهنجار در کنار تمام ادبار خویش دیده بیت از دست و

زبان که برآید کز عهدهٔ شکرش بدر آید تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد

جسونت سنگه نامرد پیش از جنگ در شب که نزدیک غنیم آمده منزل کردیم گریخته بطرف

اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود برود خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین

باید که آن عضد الخلافه بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی

بتقدیم رسانیده باداء شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبهٔ متعلقهٔ او قرار واقع

پردازد بالفعل فرزند بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین

فرمودیم وما عنقریب باکبرآباد می آئیم **رقعه ۹۲** بنام عمدة الملک مدارالمهام اسدخان
حسب العرض آن فدوی خدمت بخشیگری دوم بصدرالدین محمدخان صفوی مقرر شده +
حالا او را باید طلبید درین عطیهٔ الٰهی بخشید تا آمدن او آن مزاجدان را ازین دفتر هم
خبر باید گرفت که محرران بشوم طبیعی مجال تلبیس نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد کار
تصدیع نکشند **رباعی** هرکس بضمیر خود صفا خواهد داد + آئینهٔ خویش را جلا خواهد داد +
هرجا که شکسته بود دستش گیر + بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد + آن فدوی بجانجهان
سها و بنویسد که سوداگران اسپان وغیره استغاثه می نمایند و خبر صحیح ست الظلم ظلمات
یوم القیامة از چه رو منظور نداشت + و یاد موت که قریب تر از شه رگ اوست چرا گذاشت
از سخط الٰهی وغضب بادشاهی بترسد و آنها را رضامند کند **بیت** حلم حق با تو مواساها
کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + در خانهٔ خود دیوان کرده می نشینند چه گوئی خانه و
این خوان من + آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلبد که نگین زمرد با وجست شود
لیکن بتمام خطاب وفا نمیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و منقر کرده عنایت کنیم
فرمودانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود + خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد + فقیر [illegible]
آورده بود دیدیم بطور اخلاف نه بشیوهٔ اسلاف برچنین کس نیند میان عبداللطیف
قدس سره الشریف بیاد آمد + که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را نمیدیده باشید
گفتیم ما دنیاداران غرق عصیان اگر لحظهٔ هم بدین فقرای صاحب کمال مشغول بحق
نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد + گفتند نهی برای آنست که درویشان حال بر روش
بزرگان ماضی نمانده اند + چون ایشان را به بینید بباطن تر شوید و این خوب نیست
نعوذ بالله منه الفدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا را توجه الله تعالیٰ الیهم انشا لا

زینتہ الکرم ہرجا کہ باشد اختیار دارد بعد ازین ما را و خود را از ملاقات نیازرد و وظیفہ
انچہ مقرر شدہ خواہد رسید رقعہ ۹۳ آن فدوی معلوم نماید این عاصی کہ استعفای الخ
کار کردہ بود از مطالعۂ روایات محکم حاکم شرع استغفار نمودہ چون با خود خوب سنجید چاکر
و کار پردازی نفس امارہ بود و الا آرزو رکسی نمیتواند بند کرد فرد نفس اژدرہاست
این کی مردہ است از غم بی آلتی افسردہ است الحمد للہ کہ از دو واز مکر او راضی
نیستم سیما نقصان راضی بودن از نفس ست آن فدوی با اخلاص از فقرای کرامت
اختصاص دعای خیریت و عافیت و رہائی از بند نفس بکناند خود ہم سید صالح کریم النفس
ست اگر غنیمت قلب گنجائش دارد اللہم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی
زمرۃ المساکین آمین آمین آمین رقعہ ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی کہ عتیق اللہ خان
بحال شدہ در شروط بسیارست اول آنکہ جمع پرگنہ ہر سال زیادہ کند دوم آنکہ بر
احدی ظلم نرود و دہی ویران نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی
و از امن پر سازد کہ مسافرین و مترددین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند
اگر این مراتب قبول کند و بعمل آوردنی باشد سند بدہد و الا خلیفہ ثانی امیر المؤمنین
عمر رضی اللہ عنہ در خلافت خود ہر کرا امیر ناحیہ میکردند عہد نامہ چند چیز ازو می گرفتند یکی آنکہ
حاجب بر در نگاہ ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکہ اوقات خود
مصروف بکار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکہ مرکوب اختیار نکند چہارم چیزی برای خود یا
اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب دہ از وجہ حلال قوت خود نماید احیانا اگر بنا بر کبر سن
یا عارضہ نتواند بمشورت مومنان از یکدرم تا سہ درم بگیرد زیادہ ازین جائز ندارد پنجم ہمت
مصروف بعدل دارد و در فیصل قضایا رعایت قبیلہ داری و آشنائی منظور نکند و دیگر ہم

شروط بسیار در کتب تواریخ و سیر مرقوم است ما که پیرو ایشانیم باید که بقدر طاقت خود
بکوشیم اللّهمّ اهدنا الصّراط المستقیم والسّلام علی اهل التّکریم رقعه ۹۵ آن فدوی منعم خان
وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امروز برای رخصت بیارد تا از نصیحت
ناصواب اکبر ابتر که بامید امداد ایرانی عوض بیابانی در هرات قریب قندهار مقیم شده
با ستاره والی آنجا بطرف نمیرود و انتظار قضیه تا مرضیه میکشد فرموده آید
حرفت از دلم قول آن کاسه گر که میگفت با کاسه ریخطر ندانم که سنگ سپهر قضا تیرافشکنند
پیشتر یا مرا + تدبیرش غیر او یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ و محمد معز الدین
بهادر را داشتن در ملتان با سامان سترگ تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فلانی
راضی بودن بصلح و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران عجم
که با فروختن نایره قتال دولت را بحسرت گذاشته و عمر به تلخی بسر برده جان به ندامت
داده اند یکی از انجمله دارا شکوه بودند + اگر نصایح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید و
حق بطرف او هم بود اما غرض آدمی را نمیگذارد + که دمی چند بآسایش برآرد اللّهمّ اصلح
امّة محمّد وارحم امّة محمّد صلّی الله علیه و آله فی الاوّل والآخر والسّلام رقعه ۹۶ فرد
فرستاده امجد خان متضمن بی آمدن الهامی نواسها امیر الامرا و پسر محمد مظفر بخش پیش آن
فدوی فرستاده شد محمد یار خان مجوس من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان
دار الخلافه و آینده تغافل نکردن در چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دینیست
بنگارد + فرمان هم سفر ستم اگرچه در کار نیست فرد جمعی داری دعا ملی در نظر ست + دیگر چه
معلم و کتابت باید + از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کمان خود را در شاهراه بطریق
ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد + با آنکه افراد وقائع پیش او میرسد + عجب که این مقدمه نوشته با

نرسانیده، شاید دماغ یاری نداده باشد اگر در کار رسائی نیست چرا در مقدمات باشد و تنها
که نموده در گاه اهمیت در می آید، باو بنویسید که این بدعت خانگی را که در راه چیده است
دارد و الا بر داشته خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه بیت
پس کنیم وزیرکان را این نسبت، بانگ زد کردیم اگر در ده کس ست + انگشتری نگین [illegible]
که شب برای قلیچ خان علحده شد ساده است اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب او چین
قلیچ خان است بداروغهٔ جواهر خانه بگویید که مهرکن طلبیده تمام خطاب و کنده بخان مذکور
رساند رقعه ۹۶ خطیکه روح الله خان بآن فدوی فرستاده بود با طومار بمطالعه در آمد
اما مورث تشفی نشد نقشه بر طبق نوشتهٔ خود بفرستد و استدعای بحالی کمی عبد الله خان کرده
بی آنکه کاری ازو بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد، لیکن چون خان کور بر سر کار است عرض او
مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از دکار دست بسته بگیرد با این عنایت
گرانی نکند و کاریکه برای راو دلیپ درخواست کرده اگر پیش از رسیدن او باو این قلعچه را
میگرفت در جلدوی آن چنین رعایت جا داشت حالا که خود رسیده دلیپ با چه رو باند مگر
بجا طراو با تفضل مخصص + رقعه ۹۸ امیر خان والی تدبیر فرستاده چنانکه اکثر چیز با حصال
بر آمد بنویسید که زر و زر و دار سال میداشته باشد اگر چه در کار نیست فی دهر قانع نیست بدل
ورنه اسباب معاش + انچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست + رقعه ۹۹ آن فدوی را عزاها
آنکه میر خان در گذشت اگر چه ما را هم باید گذشت ع تا نفس باقیست را زندگی هوا است
آن فدوی بدیوان دار السلطنت لاهور که برادر اوست بنویسید که اموال آن میر و نجد و کله تمام
که تقیر و قطمیر و دامی و درمی بلکه برکاهی فرو گذاشت نشود ضبط نماید، و از خراج نیز بقید
هر چه تا مستر خیر گرفته و از شعبه و لحفه با امید و بیم استفسار کرده هر جا هرچه باید در قید خود آرد که آن

حق عباد دست چه شخصی راکه خلیفهٔ وقت بصلاح یا بفساد رعایتی افزون از حد شرع نماید حق موشکن
یامال کرده باشد، در ایّام حیات او برای پاس خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون
ابا نگیریم بیت گفتگو بسیار شد خامش شدم، مسئله بسیار گفتم و دم زدم رقعه ۱ محمد خان
صدی اضافه مرحمت شده آن فدوی به بخشی الملک حکم رساند که در دیوان تعلیمات
بکماند و مخلص خان در باب عانت دیوان بناظم خواهد نوشت و مکرم خان را هر چه
کرد نیست خواهد کرد رقعه ۱۰۱ سرپیچ یمنی به پسر محمد امین خان دادیم بصاحب جمع جواهرخانه
حکم رساند که دو سه تا القیمت مناسب آخر روز به نظر بگذراند اگرچه ضابطه نیست سرپیچ
بشخصیکه از چهار هزاری منصب کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفلست برای دلجوئی
او چنین عطا مضائقه ندارد، اعلی حضرت هم به پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند و تنگیه
بسن تمیز رسید و بزرگ شد از بستن آن نهی فرمودند رقعه ۱۰۲ فدوی درگاه حسن علیخان
با فرزندزاده محمد معزالدین بهادر بیهودگی نمود و بی اجازت برخاسته آمد، چنانچه شاهزاده
گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل بسیار
هر و را بقدر، کمان چو تن بکشیدن و هر کباده شود، اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ
سَیِّئَاتِ اَعْمَالِنَا رقعه ۱۰۳ نشانی که فرزند ارجمند بآن فدوی اخلاص پیوند نوشته بودند
بمطالعه در آمد، برای تتمه جاگیر خجسته اختر که بسیار دوست میداشتند استدعا کرده اند محال تجویز
باید کرد و جهت تسلی چیزی با تیان نوشت رقعه ۱۰۴ آن فدوی بخاطر خود بسنجد که
رخصت فتح الله خان بکابل شاید که خوب نباشد، اول اینکه صاحب الوس است دوم
جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب و زیاده گو، با روح الله خان همراه داده بودیم با خان کور
همچو سلوک میکرد که گویا از متعینهٔ اوست، با وجود آدمیت و مدارات او و کم منصبی و حمیت خود

و تاکیدِ حضور در بابِ اطاعت با خانِ مسطور چنان حرفهای تلخ و تند میگفت که او پیش
مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطابِ بهادری یافته بجای دو درو
رو دیا نسلِ شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطرِ آن مخلص
از این مراتب جمع باشد چه مضائقه و الّا بودنِ او در رکابِ دولت رقعه ۱۰ فدوی
با اخلاص، زبانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که مهیّن امورِ خلافت مقرّر شدند
و طلبِ سپاه بسیار شده، جائیکه این قدر مناصبِ نا مناسب مواجبِ بیجا بی
ملاحظهٔ لیاقت مردم مقرر شود این همه انعامات و رعایات بیجا بظهور رسد چرا انبار شده که
حافظِ قرآن اند و فاضل بقرآن و الّا شده رشته بر آنهم یاد ندارند و تفسیر این گاهی سهواً هم
نمی خوانند بیت چشم باز و گوش باز و این ذکا * حیرت ام در چشم بندیِ خدا، دیوانِ
محصولست و کشمیر وطنِ عکری باید کرده بوانی تجویز نمود اسلم خان بنسبت رقعه ۱۱ فدوی
با اخلاص شب ابو الوفا عرض کرد که اسبابِ جانماز خانه مستعمل و فرسوده شده دیگر کارخانجات
طیار باشد و همین کارخانه طیار روا نیست مندرس شود از مسلمانی بعیدست تجانسامان نمود
حکم رسانند که هر چه در کار باشد باظهارِ داروغه سرانجام نماید مصرعه حیف صد حیف که ما دیر
خبردار شدیم رقعه ۱۲ فقیر شنیده بهره از علم ندارد و زاهدِ خشک معلوم میشود شاید که ابهم
بریا باشد و اکثر اقوال و افعال او که یکی از انهارِ فتوح ست خلافِ شرع بود خلیفه
وقت امینِ بیت المال ست هر چه بکسی بدهد بر و حلالست و اگر از محصولِ چند ده
که بفتوای علمای ملت و مشورتِ امرای شریکِ ملک و دولت برای خود اختیار نموده و
آنرا صرفِ خاص قرار داده باشد هر روت کند نیز حلال خاصه بدرویش بی برد بال طعمه
حرام توان گفت و جنبش بیرسد * اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس اسم

مراتب داد تحتی نویسانیده بطلبد و آخر روز یا فردا بعرض رسانند تا یکی منصب پیش آن
بیهوش افزوده آید فرد باید انداخت فرق نخران را چه مدت + بیرون نشد چون
قدم بجز دو زراه + زبردست خان سپاهیست و در کار پادشاهی به از پدر در صوبهٔ
لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین برنگارد و خلعت مهربانی برای او علیحده بلا مانع کمر و دو
خوشدل کند کار پیش رقعه ۱۱۰ فدوی با اخلاص + کام بخش معاملهٔ نافهم را جانب
محمد اعظم شاه باید برد و استفسار نموده باهم صفا داد مصرعه دنیا متاعیست که ارزد
بنزاعی رقعه ۱۱۱ مقرب خان که به تسخیر پرناله مامور شده حسب الحکم در باب دستگیر کردن مندیر
او باید نوشت و تاکید زود رفتن خان مذکور بر سرش در ینوقت که آن سیه بخت باده غرور
چریده از راه بیری بنا بر نزاع با قوم برگی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نمود + غالب بر دو
دست باید و آن همراه رد مسلم آزار را باید مکافات کند + استغفر الله او چه کند هر چه میکند
حق میکند و بیچاره ای کو از میر ساند + رقعه ۱۱۲ آن فدوی فردا بباغ برود و گلدسته
بدست آرد + مردم چوکی امروز چه از سایر و چه غیر آن که همراه او خواهند بود در انتظار رضا
خاطر او کوشیده سرور به سرور خواهند افزود مصرعه چون از و گشتی همه چیز از تو گشت
رقعه ۱۱۳ فدوی درگاه + عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را برای استقبال باید رفت
و بامراکه اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رسانند رقعه ۱۱۴ فدوی درگاه مخلص خان
بیمارست برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال پرسید + این مردم غنیمت اند
سلیقهٔ عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر دیانت و فدویت
چنانچه باید دارد خدا اشتفاد بادلیسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار او را بطلبد او نباید گذاشت

در شب باید شود چند سیپاره حفظ کرده بود نشود فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح
قلعهٔ جنجی که بادشاه زاده محمد کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن فدوی فرستاده شد
باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آن قدر نیست مردم دنیا برای اغراض نفسانی
چه چیز با که نمیگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود می بندند اگر گرفتن را تا ای بیاد
کشایش قلعه ازو تواند شد چه به ازین والا سردار خان هم کشته عمل ست بد نیست باشد
رقعه ۱۵ فدوی درگاه فردا ملازمت بادشاهزاده شاه عالم بهادر مقرر ست نجبی الملک
و مردم دیگر را با فواج خود ها برای استقبال باید رفت و با ئین گزین آورده چشم ما روشن
ساخت بیت خوشا وقتی و خرم روزگاری که یاری بر خورد از وصل یاری رقعه ۱۶
فدوی با اخلاص دستخط دیوان بر عرضیکه عین باشد در کار نیست این عین علت
را از میان باید برداشت هیچ معتبری عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد ما
بیرواه زاده ست تو لیست مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بر آن مزید
کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را تا انفصال قضیهٔ قاضی و دیگر مردم کشمیر
نمیشود بجا لی کمی معلوم مصرعه کلوخ انداز را پاداش سنگ ست الحمد لله فتح پنجی
شد و رانا ای مردود گم بخت گرفتنش هم چندان کار نبود اما باغماض کشته عملان از
دست رفت و چندی دیگر دکان سر دشتدلی شان گرم ماند با آنها باید گفت که بجهت
دنیا پیش از آنکه شما را بخورد رقعه ۱۷ فدوی بارگاه این قدر تنگ گرفتن بر علی
خود را از چه روا ست نهی این امر در شرع نیامده و مرتبهٔ ولایت خود ندارد چرا به
کلوا واشربوا عمل نمیکند ما را و خود را نزد مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم
باشد اما او هم چه کند که ایشهم باختیار خود نیست فرد بخت و دولت بزور بازو

تا نه بخشد خدای بخشنده + اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن فرحت
دو شجانه دار الخلافه از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفائی آبگینها و حیاض و تربیت
نهالان و انهار توجه مقرر بود و تا ایام اقامت دار الخلافه این مسافر بر بنیاد نظر فرحی
میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود رفته در نزهت و شادابی آن موکد بوده است چه بهتر و الا
حالا میباید هر روز یک بار بخود رفت و کما ینبغی مقید بترمیم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده
کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک و صاحبی آباد و اعز آباد و نور باری و شهر یاری
که تعلق بهمشیره عزیز القدر دارد و غیرها بقید انهار و اشجار از وقت بیرون آمدن این
رهنی تا حال باتفاق بیوتات کالمعاینه شده بنگارد بل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری
و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از نقشات مسموع
نموده عرضداشت کند که تا حقائق باحسن وجوه معلوم شود و وزیر باد در صورت شکست و
ریخت برای ترمیم داده آید + افسوس که تعمیر خرابه دل نکردیم و همچو اطفال عمر بلهو و لعب
باختیم شعر مرت اعمرنا فی لهو و لعب + فا لهم آیا نحن آیا ربا عی افسوس که عمر رفت
و هشیاری نیست + دردا که امید خویشتن داری نیست + گفتم که چو بیدار شوم [illegible] بود
هیهات که عمر رفت و بیداری نیست + قید مرحی که خلاف شرعست آنها را از دست این
پابند رهائی باید داد و بقاضی القضاة رجوع کرد تا موافق شریعت غرا فیصل [illegible]
منفصل بکسی نرود + الحمد لله که قاضی ما متدین ست و صالح و متقی چشم براین دارد
در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد + اَرْضُوا بحکم القاضی + شجاعت خان
ناظم صوبه احمد آباد باضافه هزاری هزار سوار سرفراز شده باید نوشت فرد اقتدار
که دیده بجز نیست + کار کلی هنوز در قدرست + اگر چه در کار پادشاهی همین [illegible] قدر

جا نقصانیست و در تنبیه مفسدان و استمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر
هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه بلندتر ازین مرتقی خواهد گشت نظم نردبان این جهان ما و منست
عاقبت زین نردبان افتادنیست هر که بالاتر رود ابله ترست - استخوانش خردتر خواهد شکست
رقعه ۱۱ شجاعت خان درگذشت - انا لله و انا الیه راجعون - آدم کاردان بود
و در گجرات عمل درست داشت - صوبه داری جهت آن ملک تجویز باید کرد - و دو کس بجای خود
سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار فرمایند و بهتر از دیگران
سرانجام توانند کرد میتوان و الا بالله التوفیق و الیه الرشاد - و درین مقدمه بهتر از خیراندیش خان
دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته باری او را یا دیگری را مقرر نمایند شفیق الله خان
هم بد نیست - مقدمه ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و مآل اندیشی را
دخل نداده - بیت بهر دانش و آیین او - کور شده دیده حق بین او - در باب
دینداری تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد و ازینجاست که گفته اند قاضی و این
تحقیقات منعصب باید کرد که اقرار و انکار مقدمه تمام نکند - و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی
نرود - و اعتبار جهت غالب را منظور ندارد - ازین قسم مردم پیشتر هم کم بودند و درین وقت
که ایمان ضعیف و شیطان قوی است خود کجا - رقعه ۱۹ در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر
بسیار می رود - هزار سوار از تابینان او کم باید کرد و بوکیل هم حشم تمامی نمود - علم با کارها باد
میکند حق سمیع است ناید خواجگی با بندگی - رقعه ۲۰ روح الله خان درخواست
صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سررشته کیفیات
پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر آنچه حالا از تغییر مسعود خان ضبط شده
دریافته بعرض رسانند انچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کروری تعین نماید - و انچه جاگیر

قرار یابد پروانه بنهد هنگام ضرورت جنس توپخانه و مصالح مورچال انچه درکار شود بفرستند باید بود و سزاولی تعین نمود که بیلداران با خزانه باو رسانند و نشان فرزند بهادر که بنجا نمند که توپ‌خانه حواله وکیل باید کرد یا در خط خود منظوری نموده باید فرستاد بل عرف اخیر بهتر این مرد ازان جماعت نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشد آن همه فروتنی برای کار آوردن مطلب خود بود از درون هم شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد

فرد از اختلاط چیان بیگانه کی شود خویش ۰ هرچند جامه تنگ است جزو بدن نگردد

رقعه ۱۲۱ ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن توپخانه تعین ساخته روح الله خان را در عین کار مشرف نموده اگرچه آن هم کار پادشاهیست اما خان مذکور بنگاه و کمک فتح قلعه توپهارا بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر نشماره و طرح قلعه مورچال فرستاده او بنظر درآمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده است خوبست بچند وجوه بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که آن طرف ظاهر زمین سنگلاخ باشد نقب زدن متعذر خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از انصادم ضرب توپها تزلزل در ثبات محصوران وارکان قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش یابد فرمان هم درین ماده می فرستیم و انچه باید به تحفظ خود بطرز تاکید منویسیم نبیت باید که چنین شاخ شاخ ندیدیم چشم کشایش فرخ مصرعه استغفر الله استغفر الله

رقعه ۱۲۲ از اوراق فرستاده سوانح نگار لشکر فرزند زاده بهادر معلوم شد که لشکر الله خان با وجود کمک نمودار شدن غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سوار نگرده کسان را بجهت تنبیه آنها فرستاد و شب بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده باشباع مخترزه و ممتنع نمیگردد و برین ممنوع قصد اصرار دارد ازانجا که سوانح نگاران

برای اغراض نفسانی چیزهای بسیار بر خانه زادان تربیت کرده ما می بندند لیکن
فدوی بدیوان برنگارد که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳
فتح الله خان بنویسید که حسن خدمت مفصل از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی
گشت اما این جانفشانی را بخدمت فردشی مبدل نکند و به آزرده کردن سرگروه‌ها را
سرگران نماید رقعه ۱۲۴ استمنه خان فرزند که مشعر خرابی جاگیر خود بسبب معادنی
دزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد، التماس مامور شدن معمور خان بگوشمالی آن
گروه شقاوت نشان کرده است حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون
غنیم بسیار است خلیفة الصدق خود را بجمعیت شایسته بآن طرف بفرستد رقعه ۱۲۵
سید سعد الله که خطوط بما فرستاده در و اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگارند سورت
تغییر باید کرد، و خلف حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه بوسیه
قوت دل بخشید، بسید باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بفتوای آیه
کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در حقیقت ظالمند دخل نموده باشند
هرچه این طائفه بر غیر ظالم باشند بر نفس خود ظالمند، در هر ورق مستدعی بودن خود
بدعای موت فی الله و المؤده اند حقیقت فی هذه الموت حیوة، این نیازمند درگاه
بی نیاز هم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الآخرة
توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین، ورد زبان دارد و مستدعی ملحقی قبل اللقاء الانبیاء و الاولیاء
اجمعین صورتها بجای آرد، اگرچه فضلای حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید
تشفی نمیشود و آن معرفت آگاه بتحقیق خود برنگارد و السلام رقعه ۱۲۶ بسید بیا قوت
و بعد تحقیق نشانه شدن بدبخت کوکا محمد کام بخش خود آن فدوی را معلوم شده باشد، چون

تنبیه آن و جدا کردن پادشاهزاده نادان ضرور بود کردیم در بر سر آن بئس القرین انچه
از وی رفتنی بود آوردیم دشمن لیکن الشیطان له قرینا فساء قرینا فر صحبت سفله چه حاجت
نماید نقصان + گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه + بشومی صحبتی او پادشاهزاده هم
گمراه شد + چند چیله گرد خود اش بر بنیا فدائی باید نشاند و از حال او خبر باید داد رقعه ۱۲۷
خانجهان بهادر باین حیثیت اول شغل کنه عمالان درین مهم سستی پیش گرفت + هرگاه از
حضور تاکید شدید شد خواست که تلافی مافات نماید نتوانست اینهمه خرابی بی اعمال
چنین نما شد که بدتر ازین عمل زشت عملی دیگر نیست ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت و ایمائی ازین مقوله هم کرد تا خشم او فرو شود
تنبیه پیدا گردد + اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن دوست گردد اعدی عدوک نفسک من
جنبیک کی بطور خود میگذارد که این کس گوش بحق حقیقت دارد + الهی از بند نفس بازم
دار در تبعیت او میران نظم مهربانی دیده و آن لطف نخست + اگر کردی گمرهان را باز جست
هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو رقعه ۱۲۸ امیر الامراء درگذشت از مردم
قدیم همین یک کس مانده بود انا لله و انا الیه راجعون + مطالبه هم دارد دیوان بیوتات انصعب
برای ضبط اموال باید نوشت که بتقید تمام بضبط آرند و از مردم او زر روکر قبل هر قسم که تعین آید
مبلغهای پادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده میگویند بشرطانیکو خدمتی به عالیجها
کرده خواهد شد + و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید دیگری هم درین باب گفته ایم اما
بگمان رعایت قبیله داری او تربیت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردیده یقین که بروید فرزند خود
راستی و درستی ظاهر خواهد کرد لال الله خان هم برای انکار نسبت متعین باید کرد و در باب عوض
بیاید که اضافه داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر هست نسبت او بعمل می آید رقعه ۱۲۹ این

یوسف خان مقرر شده مجوز آن مخلص هم خوب ست امّا سپاهیست حقیقت عملداری او معلوم نیست بر انفصال وی هرچه منکشف باشد عرض نماید، برای دیوانی برهانپور شخصی دیانت دار مطلوبست الأهم فالأهم رقعه ۱۳۰ مکرم خانی چه کار ست با وجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی‌تر ازین چیست بیت حج رب البیت مروانه بود حج زیارت کردن خانه بود، اللّهم ارزقنا خیرا رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزند او بهادر باید گرفت امّا پیشتر وکیل ایشان را گفت که بدون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ ارشد قلیچ خان ضابطه است و خالی از تدیّن هم نیست این کار اگر بآن گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بیرسد، مقدمه که بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قزلباشان او باش تعیّن می‌کرد خان بهادر حمید چه طور ست این عاصی نمی‌خواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه نشود، امّا از انجا که ملک بی سیاست نماند و ریاست بی سیاست راست نمی‌آید بعضی جاها احکام موافق آن وقت بغلبهٔ نفس بی اختیار صادر میشود از علا ستله بپرسد الحمد لله که نیت خود بخیر شاید که نگیرد انما الاعمال بالنیات حدیث صحیح ست و بسر حد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبد الرحیم رحلت کرد و شنیده انتقی بود از جلگرداری بهرهٔ تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود و خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم خیلی خوش طرح ست در جواب عرض کرد که تمامی این بیار طرح ست پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سرکار والا همه چهار همین طرح و نام طیار رسازند از نظر برآورده نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این یکی نیز محقر در سرکار اشرف باشد و رفته آداب بجا آورد، احوال پسران او معروض دارد یا بعنایت الله خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر بهر یک رعایت کرده شود رقعه ۱۳۴

اضافه تجویز نموده و اورا ازین فرده مسرور ساخت و وکیل هم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد
نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل برای فرزندزاده بهادر برآورده هم دو زنجیر
از آن میان خوش کرده حوالهٔ وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه
هم عنایت شده از جواهر خان خبر بگیرد رقعه ۱۳۸ سوانح نگار روز بروست خان در باب
سید میرک چیزها نوشته اند اصلی دارد یا نه او خود را از اصحاب تیمن میگیرد از عنایت الله خان بپرسد
از صالح خان صوبه داری اکبرآباد خوب سرانجام شده است. گوپال سنگه را هم در باب انجابت
او باید نوشت و نجابت به کوتیلی نامه قلمی ساخت مصرعه حیا تا بکجا عیب نقلی نوشته رقعه ۱۳۹
هنگامه که به اهتمام خان مرحوم گذشت از غفلت همین مردم است رو نباید داد و بی لیاقتی گمراه
بیجوب توجهی باید شکست هیچ آدم متدین در خبر دارکجا هم سید اسیان را چنان فربه کرده
اصطبل را نحوی رونق داده بود که بگفتن رست نمی آید اللهم اغفره و ارحمه و انت
خیر الراحمین سیف خان در باب تنبیه مفسدان بتاکید نویسد سامعه دست هم مرحمت شده محل
انتظار نمانده الاهم فالاهم رقعه ۱۴۰ همین پور خلافت برای اضافه پسر چارمین نوشته اند
طاهرا سواران رفیع القدر زیاده اند برابر باید کرد و افرونی ذات خرد بر بزرگ صورت نمی بندد
بنا بخاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان رضو بخان هند و صحبت بر است
هذان خصمان اختصموا فی ربهم الآیه تهدیدی بهند و باید نوشت رقعه ۱۴۱ روح الله خان
با آن وضع زرها ادا کرد این مشرف المدار میخواهد با این روش زر جرمانه هضم کند غلط است از
جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار او در حضور است و ادای آن نباشد وکیل را رسانند همین
وقت مبلغ بادشاهی بگیرد و اشرفهای مار الصیبا این پایی باقی نکند. اعلی حضرت
برای زر جرمانه تقید بسیار میکردند فورا چیلهای اشر برشد تعیین نموده زرها بوصول

دری آورده بیاد داریم که روزی از جعفرخان وزیر با سیکه بمنصب وزارت سرفرازی داشت و در
غسلخانه نشانده اشرفیها گرفته بودند بخان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرها می‌کرد باهم
بهم باو تعلق داشت بدشده دراینباب اضطرار او بگستاخی بحضرت بیرادر با مهربان فرمودند که بعد
برخاست دیوان باتمام صفا بهرود داروغه را از خان مذکور و دشاله بدهاند رقعه ۱۴۲ اینچنین
صدرالصدور در تحقیق یا اگر بحضور می‌آید گرغرضی درمیان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد
رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه منگباشی که درین یورش تردد کرده بودند
عرض نمود که دو سه پیچ مرصع عنایت شود بخان مذکور باید گفت با آنکه عمری در خانه زادی
بسر برده و در حضور تربیت یافته این قدر نمیداند که این جماعت درین عرصه نیستند که
چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد حقیقه برای خاطر او و دلگرمی کار پادشاهی مرحمت
شد جواهر بخان خواهد رسانید منه الامداد والتائید اما آینده در حق منگباشیان چنین
عرض نخواهد کرد و اگر از کسی کار پادشاهی درست بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی
بتقدیم تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن اسپ سرکار رواالا
بعطای اسپ سرفراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت
است زیرکه برای اختتام قلعجات گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی حساب
ملکی نداده سوانح نگار زیاده کار چه میکند او را خود برای همین مقرر نموده شد این جماعت
باغراض نفسانی کارهای عمده پادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه نموده در تحریر
اخبار تجاهل مینمایند قلعهای مستحکم گشتن مفسدان بزرگ نگاهداشتن عیسوی خان از چه
راه است اگر از اول خبر شود هرگز تا باینجا رسد بعد عزل جاگیر این برآورده برهان الله خان
که از بی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهرا در لشکر بخان مذکور حسب الحکم تهدید باید نوشت

که این صورت چرا بمعنی بوقوع آمده بچه پیرو مآل کار منظور نداشت طلب اقشام که نخواهد رسید و

غله در قلعجات نخواهد بود و دزدان بران نامردان غالب خواهند آمد آنوقت شما کجا

خواهید بود وقابوچیان اگر طلب گرفته سرگرم کار مانند غنیمت ست و میدانیم که این

خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای ولینعمت که فی الحقیقت کار خداست

برهم نمودن و برندگی و روزه حق مردم مجاهد پامال کردن که در ضمن آن تقویت کفار

خسران مآل ست آئین کدام مومن نمک حلال ست بهرحال قبض الوصول طلب از

تمامی احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائنان و معاونان بیان

بر خود لازم داند که وان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۲۵ امین دست بدستی محمد

عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده مصرعه هر چیز که در کان نمک رفت

نمک شد قوت مقاومت هم نبوده چه کند ناچارست اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد

اگر نخواهد نمیرا دند آمدن خود میدیدند باو هم از طرف خود تاکیدی نویسد رقعه ۱۲۶ مهابت خان حیدرآباد

ظاهرا در لاهور درگذشت و غیر از پسره که بهر رسش بحضور بسیار رحلت کرده وارثه دیگر ندارد بدیوان

بیوتات بنگارد که اموال او بهوشیاری و دیانت داری تمام ضبط نمایند که بیت المال حق

عباد و بیت خلیفه امین نوکران گماشتهای خلیفه اند جز به مستحقین و ضعفا دیگران را در آن نصیبه

چه حساب رقعه ۱۲۷ رحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه آنقدر

دراز داشت که با بعظمی آمد بجرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته عقل دور کنند الفقدری

باو بگوید که دامن بدستوری که در حضور مقرر ست همانقدر داشته باشد والا قدم در غسلخانه نگذارد مرد را

باید که الفت بالباس ساده و بیکار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنانست و بهمانهامی رسید جرفهای

دیگر هم مناسب اینمقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۲۸ ما کریان میخوریم این کار خام هم

رنگے دیگر گرفت و آبدارخانہ ہم آب و تاب نیست ہوشیاری و جزرسی وارہ و عمدہ آنست کہ ہمہ وقت
ہمہ جا کارخانجات عمدہ خود مثل تحوزک آراستہ دارند تا وقت کار مجرای آنہا ظاہر شود و نفاست
مزاج و پاکیزگی طبع آنہا برملا ہویدا گردد و ہمہ مردم بینندگان شان و دولت خداداد را معلوم کنند
ور ورق و شکوہ او معاینہ نمودہ ناتوان بیان نیست گردند ہیہات ہیہات دعوی فقر و
اینہمہ بیاہات حقا عجبیات بنا صواب رب الارباب عاقل خان جواب حسب الحکم کہ در باب نمودن
دارالخلافہ بہ مہابت خان صادر شدہ خوب نوشتہ تو کرا بجز یا بید الشکر للہ والمنۃ رقعہ ۱۴۹
فدوی درگاہ وزارت خان عبدالرحمن درگذشت برای دیوانی بالواچند اسم نوشتہ لقید
کہ خدمت کردہ باشند رگھناتھ سعد اللہ خانی در احیانیکہ برائے مہمات دیوانی بود گفت کہ
کار سرکار والا کسی باید فرمود کہ جوہر کاردانی و دماغ معاملہ آرائی داشتہ باشند علیل عرضہ
رقعہ ۱۵۰ آنفدوی مدار المہام حسب الحکم قضا جریان اقدس عالیجاہ قلمی نماید کہ از نوشتہ
نیکنام خان بعرض رسید کہ شما ہر سہ پسر و نوکر قدیم خود را برآوردہ اید فہم و ذکا سیادت و نجابت رسیدہ
حالا با فضائل خان و میرہادی فرق نماند عنایت اللہ خان را واسطہ المطالب ایشان دیدم
بیاد داشتہ باشند کو کلتاش خان در حین نظامت دکن و روح اللہ خان ہنگام صوبہ داری
حیدرآباد مصدر بعضی ادا ہای نامناسب شدہ بودند مصلحتا چندی معاتب داشتیم و آخر نظرے بر
قدم خدمت آنہا و رسا ختیم ، از زبان اعلیٰ حضرت شنیدہ ایم کہ عرش آشیان اکبر بادشاہ و ہمیشہ
میفرمودند کہ ٹوڈرمل از تغیر و تطہیر امور ملک و مال شعور رسیدہ دارد اما غرور خوش نمی آید و ابوالفضل
با وجود بود شکایت گونہ آغاز کرد جواب یافت کہ نوشتہ را نمیتوان برانداخت لہذا با آدم کار تحمل
باید ساخت فرد خدامی رسد مسلم بزرگی و الطاف ، کہ حرم جمید و زنان برقرار عہدہ رقعہ ۱۵۱
خان فیروز جنگ کار خود را ناتمام گذاشت با وجودیکہ فرزند زادہ از برہانپور آمدہ بدیدن نرفتہ

روانهٔ بیرا شد + و لفظ سپه‌سالار که منو لیسید از نوشتهٔ وکیل معلوم شده یا خبر غلطی ست درین ماده
نه فرمان رفته و نه ما گفته ایم + بنمایید که منصب سپه‌سالاری از کجا پیدا کرد رقعه ۵۲ محمد باقر داروغه
کچهری دیوانی درگذشت و شکارخان از زبان مردم عوام ست + روزی در سواری شنیدیم
که این را نسبت او مردم چه قدر بد میگفتند مگر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید
سود نکرد جزای اعمال حقیقت خود بهتر میداند که بر سر آن رفته چه گذشت و بر سر این رفتنی
چه خواهد رفت + نفس امّاره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه میدانند
که ظلم کردن بدست و پیش آوردن ظلمه بدتر از آن + گرسنه را خدمت دادن عربا این
و دیده و دانسته از عهدهٔ باز پرس آخرت که در تنگ ست بر آمدن مشکل چه جای یقین این
جاگیر باید داد + امّا خدمت نباید داد مصرعه داد داد از دست غفلت داد داد + غلام محی الدین
تمامی در لشکر عالیجاه دکانی چیده بد روشی متهم گردیده بر آوردنش ضرورست بیت این
نه مردانند اینها صورتند + بسته تا شند و هردم شهوتند + جهلای مبتذل مزاج مختل و اقوال باطل
دارند ایمان کو و اسلام کجا رقعه ۵۳ عالیجاه تربیت طلبی در سرکار والا داند مالیات تنخواه
بر پرگنه لودهی کرده اند + باید نوشت یا بوکیل گفت که تربیت طلبی ایشان اگر خواهد ماند چه
مضایقه در حساب مطالبهٔ نقدی و قیمت و جواهر و غیر آن محسوب خواهد شد + سودای
سوداگرانه میبیت اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهزادها و امرا موقوف
میداشتند و در عصر ما همه ضابطهای ضابطه شد بعضی اوقات جمدة الملک بجای خود میگفتند
که ما بکار بیروتجات گاهی مامور نشده ایم + اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و
تردد ما را خواهند دید و این معنی زبانی هرکاره با اللفظ بعرض والا رسیده بود + درینولا که از
عرائض سنهیان معروض شده که ضمیم لئیم بر ذوالفقارخان هجوم آورده رشد نمیگذارد و حصه

برخان مذکور تنگ مکث طلبیست، قلم والاہنام عمدۃ الملک غراصدا یافت کہ یک پسر خود را نزد و رسانند چون و رسیدن او اہمال واقع شد تفقہ بخلاف آن صادر گشت کہ ایشان خرج و را عاشق پسر دیگر فتند حالا کہ بر و عرصہ تنگست در نزد و شتافتن تساہل چرا، مدعی شدن دیگر نزد و دعوی صادق بر آمدن دیگرست ع دیگر بخود منازکہ ترکی تمام شد رقعہ ۵۴ اقدوی قدیم الخدمت با آنکہ عمری حضور تربیت یافتہ و خدمت کردہ وگمان ضابطہ دانی و شرافت انسانی در حق او بیشترست باوجود انہمہ اہانت منصبداران بادشاہی روا میدارد و قول سعدی یاد نمی آرد بیت من و تو ہر دو خواجہ تاشانیم، بندہ بارگاہ سلطانیم تعجب عجب از مقولات سعد اللہ خان ست کہ الف بصورت قلم و نون بشکل دوات دیوان کہ بصفات ملکی آراستہ تباشد دیوانیست قلم و دوات پیش نہادہ یا حیوانی یا تصویری از نقش و عقل و ہوش سادہ بعد ازین احتیاط لازم دانند، و باعتقاد خود نوکر درگاہ والا را نیز بچشم خود شمارد، و امتیازیکہ میباید مراعات آن را مرعی دارد رقعہ ۵۵ از فرزندزادہ محمد عظیم امروز عرض کردہ آمد کہ پرگنہ لشکر پور بجاگیر شاہ عالیجاہ مرحمت شود، از ایشان باید پرسید کہ این خیرخواہی بچہ امید در خاطر گذشتہ، اگر شاہ ایمای این مطلب بآن فرزندزادہ کردہ اند چہ مضایقہ والا ازین خیالات درگذرند کہ اخلاص دلی نمی افزاید بل افزایش غرور پندار را شاید کفی باللہ تعالی وکیلا وانا ادعوان یرحم کلہم وید خلہم ظلا ظلیلا رقعہ ۵۶ خبر مرگ مخلص خان شنیدہ باشید از شرایف انسانی و جوہر خداد انی و ہمہ دانی او حظ بر سید اشتم رضی اللہ عنہ این دارمرگ زار شدہ اند بسیار دارد و فوائدش نا پاندار، دل اناد چشم بیناگو شخصی حکایت گونہ پیش ما گفتہ بود کہ این مرد کسی را بہتر از خود نمیداند جواب دادیم کہ بہتر از خود کسی الہی باید رقعات بنام غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ رقعہ ۵ آغا خان فیروز جنگ کہ تک من

میخواستیم برای عیادت آن دو تنخواه خود بیائیم امّا بچه رو و کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا
سیادت خان را نیابةً فرستادیم تا بچشم ما ببیند و اظهار مافی الضمیر کنند از میوه های نورکس
انچه اینجا بهم میرسد انگورست امّا اطبای یونانی برای آن عمدهٔ مخلصان فرا جدان تفضیر
میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تقدس بعد صحت کامل و شفای عاجل
یکجا بخوریم فرد یارب این آرزوی من چه خوش ست تو بدین آرزو مرا برسان رقعه ۱۵۲
خان فیروز جنگ بکرنگ من تفریق فوج لاعلاجیست فدوی زاده را زود بحضور
کرامت گنجور بفرستد که با انعامات و ادرارات امتیاز یافته باز پیش آن دو تنخواه خواهد رسید
فرد هان مشو نومید چون واقف نهٔ ز اسرار غیب باشد اندر پرده بازیهای پنهان
غم مخور فرد انچه دل از فکر آن می سوخت بیم هجر بود آخر از بیمهری گردون بآن هم
ساختیم رقعه ۱۵۳ خان فیروز جنگ بکرنگ من الحمد لله دوری قلبی نیست بیت
گر در یمنی چو با منی پیش منی و در پیش منی و بی منی در یمنی از احوال شیار دزی اکثر
اطلاع میداده باشد تا که مواصلت صوری دست دهد خانه زاد عنایت الله خان لله الحمد
جای او خالیست مصرعه شاخ گل هر جا که روید هم گلست رقعات بنام
ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ نصرت جنگ بی ریو و رنگ من در اول
این ملک در قلمرو فرمان و هان ملی بود و بر همان متغلب از تصرف اینها بر آوردند و ایشان را
منهمک و مستهلک بلذات نفسانی و مستغرق امور دنیای دنی دیده فرصت از دست نداده
تخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند
یعنی همان بیوفائی و نمکحرامی که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود دیدند سیوا
و غیر ها نیز با اینها سلوک بد نمودند بیت دریاب کنون که دولت هست بدست *

در همه حال هراسان و ترسان باید بود و هر لحظه الحفیظ و الامان باید گفت رقعات

بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعه ۱۶۵ میرزا بخشی اخلاص کیش با

بنجابی بمنصب و صد و پنجاهی سرفراز شده در دیوان تسلیمات بکنانند رقعه ۱۶۶ میرزا

محمد ابراهیم نجابت نشان تدیم بمنصب هزاری دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای

ده هزار روپیه بعرض بیگم سرمایه عزّ و افتخار اندوخته حسب الحکم مشعر این عطایا باو برنگارد

فمن عفا و اصلح فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبه دار الخلافه

شاهجهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از اراده گوشه گزینی و استعفای

منصب نوشته است هرگاه گوشه خاطر اقدس را که منظور نظر خاص پرورده لطفهاست

باو سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد در صورت مبالغه البته منظور داشته التماس

آن قدیم الخدمت را در حیّز پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه در ماهیه که دوازده هزار سالانه

میشود و نقد مقرر خواهد گشت رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید بداند

چندروز است که شاه عالیجاه عرض نمودند که کسی دشمن جانی من اند حمید الدین خان

امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نیکذات است با کسی دشمن نیست و خان حمید هم شاید

نباشد و احوال منعم خان برین ظلیم جهول مجهول بار بی فکر خود کرده از حال خود چرا

غافل شده و مقدمه موت خود ندانست که الموت قریب من شراک النعل اقرب من حبل

الورید های های افسوس افسوس بیت گهی از دست و گاهی از دل و گاهی پا ماندم

بسر عت میروی ای عمر می ترسم که وا مانم اگر مناسب داند بعالیجاه بسپاریم و اگر بد دور

باشد صفا نسیم تا و را امانت این فانی خیانت نکند هرچه بخاطر رسد بنگارد بعرض نماید رقعه ۱۶۹

بنام عنایت الله خان دیروز ابو الوفا حاضر بود که درویشی ساده دل آمده چیزی میخواهد

عیال خواست گفتیم فقیر را بمدعا چه کار فقیر دل بریده و گریبان دریده می باید مرد فهیم
فقیر میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فرد جهان آئینه و هست این صورت پرستان نفس
نفس پرور از تقلید مُرد میگویند الهی اللهم نبّهنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین رقعه ۱۷۱
هدایت کیش و اخلاق اندیش از اسلام آوردن خیلی برخود می نازند همانا بست حال این دیر
حضور چنین و نارسائی مزاج و دین در آنجا با عالیجاه چنان فهمانیده باید گفت قطعه
تحتبی خیز و با زمانه بساز ورنه خود را نشانه ساختنست زیرکان زمانه میگویند زیرکی
زمانه ساختنست خدا گوش شنوا و چشم بینا دهاد والسلام علی اهل الرشد و السداد سلوکی که
این کور نمکان بپادشاه و شاهزاده کرده اند او شنیده باشد چه کنیم خود کرده را درمان نیست بابر طبق
عرائض این نمکحرامان حکم کردیم و گونه اجازت دستگیر کردن دادیم معلوم نبود که این بدنیان
آنقدر جرأت بهم رسانیده اند که بحضور پادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل
نسبت بآن سعادتمند نمود خوب یار باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل
حسب الحکم الهی بنام فرزند عالیجاه نوشته زود بیار علی بیگ بدهد که حسن بیگ پیران کار چکله کوره
برعایت خوشی فصل اجل تغیر نشد ساکنه آنجا تواتر فریاد میکنند و سر بزمین میزنند و میگویند
مصرعه اگر تو می نهی داد روز دادی هست آخر الدواء الکی این از جاگیر ایشان تغیر
خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان را میان صاحب جاگیر
رعایا و عامل این گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در بعضی محالات حصه سپاه
شما زور ظالم است آدم خدا ترس و آباد کار چیده و فهمیده بمیزان فکر سنجیده زود
تعیین نماید که اندر روز جزا بری الذمه باشیم عاملان و برادر دیوان وقایع نگاران اینها
جنس این فوجدار باشند رقعه ۱۷۲ بهدایت الله زرین رقم بگوید که این باعی دریا صنگه

بپادشاهزاده کامبخش مرحمت میشود بخط خود بنویسد رباعی آتش به دو دست خویش در خرمن
خویش من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش کس دشمن من نیست منم دشمن خویش ای
وای من و دست من و دامن خویش رقعه ۱۷۲ امیر جلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده
ظاهرا همشیره زادهٔ همت خانست که بخشی ما بود مثید زاده کریم النسب و صحیح الحسب چرا بر آوردن
اند وکیل به پرسد رقعه ۱۷۳ نوشته معتمد خان وحی نیست که خواه مخواه بران عمل توان کرد و
بند بست ازین چیز با میر و در هر حال چون او خود بخود دبیر است و مستعفی شده بنویسد که بدیوانی
اکبرآباد آمده خبردار باشد رقعه ۱۷۴ اسد خان اسپرش بحضور نوشته اند که بادشاهزاده بحمایت
راناهای حربی کمر بسته اند و میخواهند که بقلعه در آیند چنانچه یک روز بهمین اراده سوار شده تا پای قلعه
رفتند اما رسیدار مرد و از خبرداری بندهای بادشاهی نتوانست از قلعه برآمد و ایشان برگردیدند تا خبر
فتح قلعه بهمین نسبت است حسب الحکم در باب مجانعت بادشاهزاده و مفتوح ساختن قلعه تا بنها باید نوشت
و مکرر بقلم آورده حواله یار علی بیگ نمود که بذاک فرستد نشود که مثل بادشاهزاده مرحوم و مغفور
بمخالفت بپیوندد و کار بادشاهی برهم شود فرد حقوق خدمت صد ساله لعب اطفال است
بکشنوبیکه در دکان خدا آوند شریف مکه معظمه در هندوستان دولت بسیار فرستد هر سال
برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای مستحقین است بحجت او فکری بجا
باید نمود که بآن جماعت برسد و دست این متسلط حق بران نرسد به سوداگران عمده مال درن
تجار شده رمبارک سورت از طرف خود بنویسد که اگر بطوری معرفت آنها بمردم اهل استحقاق حرمین
شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی منحصر در اظهار و شهرت
تند رسر کار ده الاهم نیست مطلب نمجه نشود می ارواح مطهره حضرات و جناب جل و علا
و حبیبا دست صلی الله علیه وآله و صحابه وسلم و درصورتیکه اینهم متعذر باشد چرا مستحقان الملک

نباید شناسید که در همه مقامات جلوه او سبحانه اظهرست نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات
بنام اسد خان رقعه ١٦٥ الهمین بر خلافت محمد معظم بهادر نوشته بالجمله عرضداشت کنند که تجویز خدمت
فوجداری جلال آباد شیخ کریم الله بسیار بجا شد به پیش سپاهی بود و هم متصدی از احوالش بتفصیل
اطلاع نداریم منصب و حیثیت بنگارند از خارج بعرض رسید که وکیل منصبداری که در صوبه کشمیر
جاگیر دارد بنابر قضیه محصول جاگیر از عامل کشمیر وطن میخواهد در کچهری دیوانی آمدنی رجوع
واو برعایت وطن داری حق آن منصبدار از ان کشمیری بی پیر نپسندید باند درین صورت
جهلا اگر عذر جهالت و بعلی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالمان را چه عذر است
مکرر باواز بلند گفته ایم و باز میگوییم که ما را در احقاق حق و رفع تعدی رو دیدگی یکی از فرزندان
نیست تا بدیگری چه رسد هیچ مرجع بهر امیری که مرحمت شده غیر از روز مبارک یکشنبه و بهانه
اکتفا کنند و از خود نسازند رقعه ١٦٦ بفرزند عزیز بهادر شاه نوشته که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد
چیزیکه یادگار خواهد ماند بکار خواهد آمد و همراه بیار گور خواهد رفت و همین امور خیر که عبارت از
باقیات صالحاتست امروز خود را فردای رفتگان باید دانست و عاقل آنست که وقت
حال را که بین الماضی والاستقبال است غنیمت داند و امور خیر و صلاح آنچه تواند فورا بعمل
آرد و حال را رفته و آینده را شده پندارد زیرا که حال روی در رفتنست و آینده را روی
در آمدن فرد سعدی همه روز پند مردم میگوید و خود نمیکند گوش رقعه ١٦٧ [illegible]
را که بدیده او فرستادیم و جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او را افزودیم ظاهرا نخوت و پندار
افزوده قدر خود را گم کرده استغفر الله لازم انست که بلوازم اعتذار و استغفار بر خود واجب
شمرده بدیده نصرت جنگ برود و عذر بخواهد و خود را از زمره پیشدستان پدر پیش انگارد
و والله کانه کهیچ فراموش نسازد نظم هیچ دانی که شیر مرد کی چیست • شیر مرد زن

دانی کیست آنکه با دشمنان تواند ساخت، و آنکه با دوستان تواند زیست **رقعه ١٧٨**
بفرزند عالیجاه عرضه داشت کنند که ایشان سلّمه الله استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند حال
قومی که سید سعدالله درویش نوشته باشند بنویسید که عبدالقادر بیدل درین مقام دو مصراع
دلچسپ گفته فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن، اجابت از در حق بهر
استقبال می آید بنام ابوالقاسم خان که بخطاب ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد
فوت امیر خان با میر خان مخاطب شده، داروغه خواصان آنحضرت گشته دخیلی در مزاج
اقدس راه داشت و لطیفهای حسب حال و بموقع بعرض میرساند صادر شد **رقعه ١٧٩**
بمحمد اعظم شاه باید نوشت که ما فریفته حسن دیانت و جوهر شعور ایشانیم، از راه با آنکه بیچاره
تا چند بحال تباه و دردمند خواهد ماند بر ما و شما حقی دارد، و اتلاف حق موجب ناخوشنودی
خالق ست نمیدانند که فضل بیشمار حضرت آفریدگار آمرزگار چه قدر عفو جرائم بیشمار
عاصیان بدکردار میفرماید برای خدا و خاطر ما کینه دیرینه و غبار پیشینه بردارند و آن
ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردانند تا آسایش آنچه کرده اند در
سزای آن روز بد و بد دنیا گذشتنی و گذاشتنیست لهذا با همه کس ساختنی ع ناکرده گناه
در جهان کیست بگو، کلمه غریب از زبان میان عبداللطیف قدس سره الشریف یاد دارم
که خدا ناترس را در مزاج راه دادن و ذی حق را از در راندن بدترین گناهان ست
سوز حقیقی زبان این عاصی پر معاصی را اثری بخشاده، و زیاده برین چه باید نوشت
و نباید نوشت **رقعه ١٨٠** حسب الحکم آنکه سرفراز خان عبداللطیف هرگاه برای سلام
عمدة الملک مدار المهام بیایند ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام دست بر سر گذاشته
نسیمه ایشان برود، و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام مختار ست، و اگر بر فیل باشند

برآمد به راه برود. اگر مشکل شوند جواب بدهد والا در او کاهو و دیگر بخیز اربابان از

فرود آمده سلام کنند ایشان را پان دهند و دیگران را علیک. نقل شقه اعلی

شاه عالیجاه که با افضل خان صادر کرده بودند. سید کمال خان در گذشت. به کمال

باید نوشت که به عرض رسانند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست

عنایت الله خان حسن عمل هر یک می دانند. از حضور پرنور هر کرا لائق ا

دانند مقرر نمایند. کشمیری درین صوبه نیست که ما مقرر کنیم. و عنایت الله خا

راضی نشود اضافه این افغان البته عمل کاغذی خواهد بود. وصول شدنی

پرگنه از جمع می افتد. و رعایا ویران می گردند. و نیستا و باین درجه بگوش می خ

که اگر بجای یک روپیه لک روپیه بیارد منظور نیست تغییر تغییر در کارها خوف الهی و

باد شاهی شرط است دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار فرماید. مرتضی در لونی با

و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود. جاگیر برای ظلم و اخذ جر عمال نگرفته ا

تمت

خاتمة الطبع. نثاران شکر شیرین نعت و انشای حمد و شکر منشی منشآت عالم عاجز و عاری ا

از اظهار نظم شعری منزلت و املای نعت سرور و فهر دیوان رسالت سرور عالم صلی الله علیه و سلم

بسر گذاری اما بعد این لآلی متلالی فصائح جهانگیری و جواهر زواهر رعیت پروری دلپذیر

مضامین بی نظیری موسوم به رقعات عالمگیری ملقب به کلمات طیبات منقول

نسخه مطبوعه مطبع نظامی بعد تصحیح و توضیح از اهتمام عاجز بنده محمد عبد الصمد بار دوم

مطبع برادرم معظم حاجی شیخ محمد یعقوب صاحب موسوم به مطبع احمدی واقع کانپور باه

سنه ۱۳ هجریه حلیه طبع در بر کشید و منظور نظر خریداران مطبوع طبایع قدر دانان گر